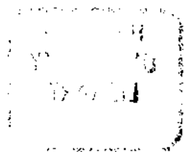
زن در آئین زرتشتی

کتایون مزداپور







زن در آئین زرتشتی

نویسنده : کتایون مزداپور
ناشر : انتشارات نوید (آلمان)
نوبت چاپ : چاپ اول /دیماه ۱۳۷۱ /دسامبر ۱۹۹۲
چاپ وصحافی : انتشارات نوید (آلمان)
نشانی :

NAWID - VERLAG
JOHANNIS STR. 21
6600 SAARBRUCKEN
GERMANY
TEL: 0681/3905198
FAX: 0681/3904175

فهرست

رمهٔ راستی خواهد، ای زرتشت، آن که مرد نیک است و آن که زن نیک است، چون رمه راستی پر رستگاری هست ای زرتشت!

«ائوگمدئچا»

زن در آیین زرتشتی

بخشی کوچک از نوشته‌هایی که در بارهٔ زن، در کتابهای پهلوی و فارسی زرتشتی هست، در زیر به‌نظر خواننده گرامی می‌رسد. در این نگاه سریع، به‌رغم درازی زمان و گستردگی موضوع، کوشش بر آن است که تصویری کلی و عام به دست داده شود. هر چند در برخی از موارد ریشه عقاید منقول به‌اوستا می‌رسد و نیز گاهی به‌آن متن باستانی اشاراتی وجود دارد نوشته بیشتر در چارچوب آثار فارسی میانه و نوین است. همچنین از آوردن مطالب مکرر خودداری خواهد گردید و به‌مدارك تاریخی دیگر ارجاع نخواهد شد. مروری بر نظراتی گسترده و کهنه است که امید می‌رود چشم‌اندازی بر آن پنداشته‌های مقدس و رنگارنگ و دیگرگونی آنها در درازی زمان باشد، و شاید در این رهگذر مورد قبول افتد.

فراهم آمدن این نوشته سرهون لطف و زحمت آقای دکتر ناصر تکمیل‌همایون است. از ایشان سپاسگزارم، و نیزصبوری و مشاورت‌همسرم، الف. افسری، مرا در این کار یاوری کرده است و ممنون آن بردباری و مرحمتم.

سرآغاز

ویژگیها و رفتار درست زن آرمانی در متون دینی زرتشتی طرحی معین دارد که خطوط کلی آن را مآخذ غیر دینی و قرائن نامکتوب نیرتأیید می کند. این طرح کلی را می‌توان نمونه نخستین[1] رفتار زن در آیین زرتشتی دانست. بنیان و اساس آن بر وحی زرتشتی درگاهان آسمانی قرار داد، که خود مبتنی بر خصائص زیستی و سلسلةالنسبی نوع بشر است. این نمونه نخستین مرکب از عقاید و پنداشته‌هایی است که با یکدیگر در پیوند متقابلند. برخی اصلیند و بارها، به‌شیوه‌های گوناگون تکرار می‌شوند و جنبهٔ حیاتی و اجتماعی و رسمی دارند و با رفتار زیستی اعضای جامعه و زندگانی آنان پیوسته‌اند، برخی دیگر با حیات اجتماع و بقای آن در ارتباط نامستقیم قرار می‌گیرند و گاه نیز بنا بر رأی و سلیقه فرد خاصی پدید آمده‌اند. مانند آنچه در داستان یا تفسیری از متنی مقدس می‌آید. آنچه در تصویر نمونه درست رفتار آرمانی زن نیک و صفات پسندیده وی نقش دارد مفاهیم اصلی و اجتماعی و رسمی است که در بنیاد خود بر وحی آسمانی تکیه داشته باشد.

آن خطوط کلی که چهرهٔ آرمانی زن زرتشتی و اساسی‌ترین ویژگیهای رفتار او را ترسیم می کند، درجوهر و پایه با نظائر خود در دیگر ادیان عالم همانندی دارد: قواعد و هنجارهای اجتماعی مشخصی را مطرح می کند که در چارچوب آن، زن به عنوان انسان زاینده می‌تواند زنده بماند، آبستن شود و فرزند خویش را به‌دنیا آورد و پرورش دهد. در این رفتار زیستی، که مایه بقای اجتماع است، زن از یاوری و

1. Archetype

پشتیبانی زوج خود بهره‌مند می‌گردد و جامعه مرد را موظف به‌تهیه وسایل معاش، یا به‌اصطلاح متون پهلوی «خورش و دارش»[1] زن و فرزند می‌شمارد. گذشته از این خطوط کلی، متون معدود وپربهایی که ازآن دوران دیرین و دیرنده بازمانده‌اند، هر چند گروهی واحد از مفاهیم و پنداشته‌های دینی را پدید می‌آورند، با یکدیگر توافق کامل ندارند. از موارد تضاد و تناقض آنها، گوناگونی پنداشته‌های دینی در این باب و نیز دیگرگونی و تحول تاریخی آن عقاید آشکار می‌گردد که هم ناشی از تعابیر متفاوت از تصورات اجتماعی و هم حاصل طبیعی گذشت زمان است. در اینجا، بناچار باید از آن رسم جاری، که همه آثار مکتوب بازمانده از ایران باستان را در عداد یکدیگر قرار می‌دهد و همه را به‌زرتشت — یا حداکثر به‌زرتشت و مانی و مزدک — منسوب می‌دارد، پا فراتر گذاشت و نظری گذرا به‌ارزشهای متفاوت آن نوشته‌ها افکند.

اساساً متون معروف به‌زرتشتی، در ایران به‌زبانهای اوستایی و پهلوی یا فارسی میانه، وفارسی زرتشتی نوشته شده است که مبین سه دوران باستانی و میانه و نوین است[2]. اوستا خود دارای دو گویش گاهانی و اوستای متأخراست. پیام آسمانی زرتشت همان گاهان است و آنچه در دیگر بخشهای اوستا می‌آید، گاه با آن همراهی و هماهنگی دارد و گاه نیز چنین نیست: نیایشهای کهن با یزدانشناسی دیرین آریایی، قواعد و قوانینی برای زندگانی اجتماعی و اداره امور، دانش و علوم قدیمی و نیز پنداشته‌هایی که عقاید مردم و باورهای آنان را در اعصار دیرنده نشان می‌دهد، همه در اوستای دورهٔ ساسانیان وجود داشته و قریب یک‌چهارم آن اینک بر جای است. تفاسیری از این متون به‌زبان پهلوی می‌توان یافت. گذشته از داستان و آنچه طبعاً جدید و این جهانی است، مطالبی دینی نیز به‌زبان پهلوی هست که‌دست کم در اوستای بازمانده نمی‌توان مأخذ و منشأیی برای آنها پیدا کرد.

کتاب دینکرد[3]، که در قرن سوم هجری به کتابت درآمده‌است، وحی زرتشتی و نخستین احکام اصیل وابسته به‌آن را به«روشنایی از آغاز روشن» تعبیر می کند و

1. Xwarisn ud darisn

۲. ای. م. ارالسکی، فقه‌اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۸، ص ۷۲.

۳. جهانگیر تاوادیا، زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۴۵، ۵۱، ۵۷، ۹۰.

آنچه را که پس از اسکندر و در روزگار اردشیر یکم ساسانی تدوین شده «شعله‌ای از آن روشنایی از آغاز روشن»، و آنچه را که خود می‌نویسد، «پرتوی از آن شعله» می‌نامد. بر این منوال آنچه اینک در دست داریم، بازمانده‌ای است از آن پرتو. اما حقیقتی دیگر آن است که همان «روشنایی از آغاز روشن»، یعنی پیام زرتشت، همه بتمامی بر جای و باقی است. همان است که از آغاز بوده است، و نیز خواهد بود. غبار خاکستری ابهام را باید در چشمان‌گروندگان ظاهربین و قشری مسلک جستجو کرد.

گاهان[1]، پیام آسمانی زرتشت، سرودهای مقدسی است که بارنخستین، سروش آن را سروده است (یسن ۵۷، بند ۳)، و سروش جبرئیل است. معانی بلند و آموزش ساده و استوار و پاکیزهٔ آن به‌امور و جزئیات زندگانی دنیوی نمی‌پردازد و اخلاق و ایمانی متعالی و کلی را بیان می‌دارد که «اندیشه فروزان» وخرد راستین ابزار درک و شناسایی آن است. در نتیجه، در پیام دینی زرتشت کار جهان به‌اهل جهان‌واگذار شده است و با آزادی بیشتری می‌توان آن را به‌انحای گوناگون تعبیر و تفسیر کرد و با قوانین گوناگون و آداب ورسوم اجتماعی رنگارنگی انطباق داد. در اوستا، نقطهٔ مقابل گاهان، وندیداد یا کتاب داد و قانون است که فقه دوران ساسانیان است. جزئیاتی دربارهٔ آداب و آیینهای زندگانی روزمره و رسمهای روزگار درپردارد و تأثیر سنگین آن را درکتابهای پهلوی می‌توان مشاهده کرد. گاهان هفده یسن یا بخش از هفتاد و دو بخش یسناست و یسنا یکی از پنج بخش کتاب اوستا.

در پیدایش مجموعه متون مقدس زرتشتی، جریانات تاریخی - اجتماعی پیچیده و پر ابهامی سهم و نقش اساسی داشته است که واجد اهمیت و تأثیر سنگینی در تکوین تفکر دینی در این دیار است. با تأسیس دولت ساسانی، یک رشته فعالیتهای دینی انجام گرفته است که با عناوینی چون گردآوری اوستای کهن و در آوردن آن گفتار مقدس باستانی به‌صورت مکتوب، در متون پهلوی، مانند دینکرد، مورد اشاره قرار می‌گیرد. از مجموعه قرائن و شواهد و مدارک می‌توان به وجود

۱. واژه «گاهان» صورت فارسی برای gahan پهلوی و شکل سنتی نام سرودهای آسمانی زرتشت است. صورت مرسوم دیگر آن «گاتها» یا «گاثاها» است که برگردان آوایی واژه اوستایی است. در این نوشته، اغلب کوشش برآن است که صورتهای رایج و شناخته واژه‌های باستانی آورده شود مانند یسنا.

محفلها وگروه‌هایی پی‌برد که با نام رهبران خود، کسانی چون کرتیروتنسر و آدرباد- مهراسپندان، متمایز می‌گردند[1]: کرتیر در روزگار شاپور اول «موبد و هیربد» و در روزگار هرمزد و بهرام، فرزندان شاپور «موبد اهورامزدا» و به‌هنگام سلطنت بهرام فرزند بهرام «نگهبان‌روان بهرام و موبد اهورا مزدا» لقب داشت. در وجود تاریخی شخصی به‌نام تنسر یا توسر تردید می‌شود و نوشته‌های زرتشتی اصرار دارند که موبدی را به‌نام آدرباد‌مهراسپندان تدوین‌کننده‌کتاب دین بشمار آورند و به‌ثبوت رسانند که وی موبد درست - آیینی است که دین بهی را از نو برپا داشته و بنا بر رسم کهن، آن را بازآراسته است.

آنچه در این فرایند تاریخی روی داده است، روشن نیست. اما خطوط کلی آن دلالت بر پدید آمدن ترکیبی از مهمترین جریانات فکری و دینی متعلق به‌اقوام و فرهنگهای امپراتوری ساسانی دارد. رشته عقاید گوناگونی، که گاه از ریشه‌های متفاوت آنها در تاریخ تفکر دینی آگاهی داریم، گردآوری شده، همسازی گرفته، و گاه با حفظ اجزای متباین و پر تضاد خود، با یکدیگر پیوسته‌اند. با داشتن محور و مداری ثابت و مشخص، هر چه بسیار مغایر و صریحاً متفاوت با ترکیب و شکل کلی مجموعه عقاید دینی نوین بوده حذف شده، یا جرح و تعدیل یافته است. برای پدیدآمدن شبکه عقایدی که اینک آن را با نام آیین زرتشتی می‌شناسیم، تلاشهای متمادی، تدوینهای چندین بارهٔ کتابهای مقدس، و بی‌تردید ترتیباتی نوین درآداب و مناسک و مراسم آیینی دین صورت گرفته است. این فرایند که بنیاد آن در روزگار اردشیر یکم ساسانی— و احیاناً بلاش‌اشکانی— ریخته شده، تا دوران شاپور دوم و نیز خسرو انوشیروان ادامه یافته است، و با دینکرد، که خود یادگاری درخشان از تجلی تلاش اندیشه در آثار دینی است، به‌نهایت می‌رسد. چگونگی فراخوانده شدن زن به‌پیروی از اصول دین، و نیز آنچه وظایف و شایست و ناشایست او را تعریف می‌کند، در همه این متون یکسان و یکنواخت نیست.

زن در گاهان

درگاهان زن از دو دیدگاه منظور می‌گردد که مکمل یکدیگر است: یکی زن

۱. و. گ. لوکرنین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۴۵.

به‌عنوان گرونده زرتشتی، و دیگر به‌عنوان یکی از دو جنس بشر که نقش و جایگاهی ویژه در زندگانی اجتماعی دارد. در مورد اول، وجدان زن مورد خطاب است و وی به‌مثابه نیمی از گروندگان دین شناخته می‌شود. پیامبر او را فرا می‌خواند تا بیندیشد و خود دین خویش برگزیند. در دومین نظرگاه، وی یکی از افراد گروه اجتماعی است و نقش خاص خود را باید چونان دختر وهمسر و مادر، در خانواده ایفا کند. در اینجا زن سهم طبیعی و زیستی زایمان و پرورش نوزاد را برعهده دارد که موجب دوام جامعه و بقای نسل و نوع بشر است. وجدان زن آزاد است که براساس رأی و خرد و شناخت خود، آنچه را بهتر می‌داند اختیار کند، اما نفس زادن در جامعه و پروش یافتن درآن وضرورت زیستن با دیگران، او را مقید و محدود می‌کند که هنجارهای اجتماعی را بپذیرد و به‌آن گردن نهد.

در یسن ۴۶، بند ۱۰، پیامبر که مردم را به‌درک و دریافت کلام راستین فراخوانده است، نوید می‌دهد که با گزیداری نیک، همراه و در پیوند با آنان، از پلی که چینود یا صراط نامیده می‌شود، خواهد گذشت تا به‌جایگاه نیکان و گرزمان یا بهشت برین رسد. چینود جای‌گزینش است و در این گزیداری است که وجدان آدمی نیکی یا بدی را اختیار می‌کند:

> آن مرد یا زن که از برای من، ای اهورامزدا، به‌جای آورد آنچه راکه تو از برای هستی بهترین دانستی: راستی برای راستی و شهریاری اندیشه نیک، کسانی که ایشان را به‌نیایش شما برگمارم، با همه آنان از چینود پل خواهم گذشت[1].

در اینجا، مرد و زن، هر دو همگام درکنار پیامبر پدیدار می‌گردند و در گزیداری بزرگ شرکت می‌جویند تا هر یک، تکاتک راه خویش را برگزینند. با استناد به این کلام می‌توان پذیرفت که هر بار درگاهان آدمی به‌صورت عام مورد خطاب قرار می‌گیرد، باید زن و مرد، هر دو را منظور دانست، مثلاً در یسن ۳۴،

۱. برگردان بخشهای گاهانی براساس دو ترجمه زیر است:
گاثاها، ابراهیم پورداود، تهران، ۱۳۵۴؛
S. Insler, the Gathas of Zarathustra, *Acta Iranica*, no. 8, 1975.

بند ۷، که جمله «کجایند رادان تو ای مزدا؟»، یا در بند ۵، از همان یسن، عبارت «درویشان شما» می‌آید، از رادان و درویشان، چه زن و چه مرد، سخن در میان است. این دریافت از آن روی ارزش بیان‌شدن دارد که مقوله دستوری اسم در زبان اوستایی دارای جنس مذکر و مؤنث و خنثی است و اغلب واژه خود به‌خود مفهوم جنسیت را القا می‌کند. در تفاسیر پهلوی و برگردان فارسی چنین نیست.

در بیان شاعرانه و استعاری گاهان، گاهی هرمزد پدرخوانده می‌شود. وی پدر راستی (مثلاً در یسن ۴۴، بند ۳) و اندیشه نیک است و سپندارمذ دختر نیک‌کنش اوست (یسن ۴۵، بند ۴). صفاتی که پرتو ذات اویند، و بعداً به‌صورت امشاسپندان یعنی بیمرگان مقدس یا ملائک مقرب در می‌آیند، سه مذکرند و سه مؤنث: بهمن یا اندیشه‌نیک، اردیبهشت یا بهترین راستی، شهریور یا شهریاری و ملکوت آسمانی مذکرند، و سپندارمذ یا شایستگی مقدس، خرداد یا کمال، و امرداد یا جاودانگی مؤنث‌اند. در این استعاره برابری میان دو جنس وجود دارد. متنهای پهلوی سپندارمذ را بووندگ منشی[1]، یعنی کمال و درستی در منش و اندیشه، یا سلامت نفس گرفته‌اند. در دینکرد نسبت دختری سپندارمذ را با هرمزد تمثیلی از پیوند درست منشی یا خرد دانسته‌اند و آمده است که چونان خرد و درست منشی که در کنار یکدیگرند، هرمزد و سپندارمذ نیز پدر و دختر خوانده شده‌اند[2].

ایستار وحی زرتشتی در برابر زن به‌مثابه عضو جامعه که وظایف خاصی به او بازمی‌گردد، در یسن ۵۳ نمایان است. در این سرود، پیامبر پوروچیستا، جوانترین دختر خود را می‌خواند تا پس از همپرسی و مشورت با خرد خویش، اعلام دارد که آیا جاماسب، مرد برگزیده را برای همسری خود شایسته می‌بیند؟ درپی آن، به دوشیزگان و جوانان که در آینده ازدواج خواهند کرد اندرز می‌دهد تا بکوشند که در نیکی بر یکدیگر سبقت گیرند:

کوشا باش، ای پوروچیستا از پشت هچدسپ و از خاندان اسپیتمان،
تو ای جوانترین دختر زرتشت، او تورا بنیاد استوار اندیشه نیک و

1. bowandag menisnih
2. *The Comlete Text of the Pahlavi Dinkard*, ed. by D. M. Madan, Bombay 1911, P. 922.

یگانگی با راستی و دانایی خواهد داد. پس با خرد خویش همپرسی کن و مقدس‌ترین شایستگی و کردار پارسایی را به‌جای آور!

(یسن ۵۳، بند ۳)

آری، این را نزد شما در زناشویی پیوندخواهم‌داد، او که خشنود کند پدر را، شوهر را، برزیگر را، و خویشان را. چون زن پارسا باشد در برابر مرد پارسا، اهورامزدا به‌پاس وجدان نیکویش، هماره او را بهره درخشان از منش نیک خواهد بخشید.

(یسن ۵۳، بند ۴)

به‌دختران شوی‌کننده و شما ای دامادان، سخنانی گویم. نیز آن را به‌دل بسپارید. از راه وجدان خود به‌دست آورید برای خود و زنان خود، نفس نیک‌اندیشی را! باشد که هر یک از شما بکوشد تا در راستی بر دیگری پیشی گیرد، زیرا که این بیگمان برد و پاداشی برای هر یک از شما خواهد بود.

(یسن ۵۳، بند ۵)

بیگمان این درست است ای مردان، چنین است ای زنان: چون کامیابی دروغ را ببینید، دروغی در کار است...

(یسن ۵۳، بند ۶)

در دنبالهٔ کلام، زرتشت اعلام می‌دارد که خوشیهای پیروان دروغ لرزندگی و سستی دارد و پایندگی و جاودانگی سعادت از آن راستان و پاکان است. وصف این ازدواج روحانی در یسن یا سرود آخرین گاهان می‌آید که با واژه‌های «بهترین آرزو» آغاز می‌شود. این آرزوی بهتر برای آن شادمانی است که از پرتو راستی و اندیشه نیک به دست می‌آید و خرمی جاودانه است. نام عروس «دارنده دانش درست بسیار» است و داماد مرد دانایی است که نماد و رمز دانندگی و حکمت بشمار می‌رود، و دربارهٔ اجزای نمادین این عروسی، و حکمت کهنی که در آن می‌گنجد، بیگمان جای گفت و شنود بسیار است.

از کلامی که نقل شد، و نیز از روی دیگر سخنان گاهانی چنین پیداست که

وحی زرتشتی در پدیدآوردن تغییر در نهادهای اجتماعی و شکل قدیمی آنها ابرامی ندارد و به جای ایجاد دیگرگونی در ساخت گروه‌های اجتماعی و ارتباط آنها با یکدیگر، می‌کوشد تا نفس آدمیان را اصلاح کند و روابط آنان را بهبود بخشد. چهره خانوادهٔ گسترده و پدرسالار کهن آریایی بخوبی در بند سوم یسن ۵۳، پدیدار است: نسبت پوروچیستا به‌پدر و خاندان پدری می‌رسد و پدر، او را به‌شوهر می‌دهد. این سنت باستانی در خانواده هند و اروپایی وجود داشته است[1] و هنوز هم بقایای آن را می‌توان مشاهده کرد. وظیفهٔ زن خشنودساختن پدر و شوهر و نیز مردم دیگر است و شوهر وی راهبری و سالاری خانواده خویش، عروس و فرزندان آینده‌اش، را بر عهده دارد. به همین روال، هنگامی که اقوامی با فرهنگهای دیگر و خانواده‌هایی با ساختی متفاوت، دین زرتشتی را پذیرفتند، مانعی دینی در کار نبود که سنن باستانی خود را حفظ کنند و ضرورتی برای تغییر وجود نداشت.

ارزشی که بُعد معنوی و انسانی پیوند زن و مرد در این کلام دارد، و نیز برابری قدرت هر دو جنس در ورزیدن کردار نیک و یافتن پاداش روحانی بویژه جلب نظر می‌کند. این همتایی و همکامی، که مثلاً در یسن ۴۶، بند ۱۰، به آن اشاره شد، به‌آسانی به‌فراموشی سپرده می‌شود. رعایت آن برای مردان دشوار است و زنان به حکم نوعی اجبار عملی و طبیعی، تسلیم زورمندی و زورگویی می‌شوند و با درماندگی از ادعای تساوی چشم می‌پوشند. بنابر گواهی آثار مکتوب، رویهمرفته از برابری جایگاه زن و مرد، چنان که در گاهان می‌آید، بتدریج کاسته می‌شود و هر چه از متنهای قدیمی می‌گذریم، رجحان جنس مذکر بیشتر به‌چشم می‌خورد و مقام و منزلت زن تنزل می‌یابد. در دینکرد، در تفسیر عباراتی از سخنان زبر نوشته گاهانی، چنین می‌آید:

«و این را نیز که مرد و زن به‌شاگردی زرتشت داده شده‌اند، آموخته‌شده است، که خود نر و ماده (یعنی) مرد نیک و زن نیک را به‌دستوری (=پیشوای دینی) همی زرتشت دارد»[2].

واژه «شاگردی»، که معادل پهلوی آن hawistih است و نیز واژه «دستوری»

۱. فوستل دوکلانژ، تمدن قدیم، ترجمهٔ نصرالله فلسفی، تهران، چاپ دوم، ص ۳۱ به‌بعد.
۲. دینکردمدن، ص ۹۲۴، سطر ۱۲. واژه‌های درون کمان در ترجمه به‌متن افزوده شده است.

هر دو با سازمان اجتماعی پیشوایان دینی ارتباط دارد و تعبیری است با نوعی تصنع، که نشان می‌دهد برابری زن و مرد برای مفسر معنایی پذیرفته و روشن نبوده است تا با عبارتی صریح و ساده بیان گردد.

در متون نیایشی اوستا، یعنی بخشهای غیرگاهانی یسنا و نیز ویسپرد و یشتها، بازتاب ارجمندی زن در وحی زرتشتی بیشتر برجای است. هم به‌دلیل موضوع، که درود و ستایش یزدان و عالمیان است، و هم به‌علت قدمت و دورتر بودن از تحولات اجتماعی و نظرگاههای جدید دینی، این متون همپایی نزدیکتری با گاهان دارند و مردان و زنان و فرزندان را در موارد بسیار همراه با یکدیگر یاد می‌کنند و در ستایش فروهر، یاوران بی‌آلایش و ازلی و ابدی مردم، مردان و زنان پرهیزگار را در همه سرزمینها درود می‌فرستند[1]. هماهنگ با همین ایستار انسانی و پرتساهل است که در زند وندیداد آمده است که پرهیزگاری اختصاص به‌پیروان آیین زرتشتی ندارد و ادیان دیگر نیز گروندگانی پارسا و بهشتی دارند[2].

جه و ناریک

در نوشته‌های پهلوی پنداشته‌هایی که پیرامون زن وجود دارد، رنگی دیگر پذیرفته است. در این متون تضاد اخلاقی بنیادین گاهانی، که نیک و بد را متمایز و در مخالفت با یکدیگر می‌خواند، گستردگی و تعمیم شگرفی یافته و به‌اشیاء و مفاهیمی اطلاق شده است که با خیر و شر زندگانی در ارتباط نیست. دو مفهوم انتزاعی انگره‌مینو و سپندمینو[3] دو نقش متخاصم به‌خود گرفته‌اند و به‌صورت بن و منشأ بدی و نیکی درآمده‌اند. این تحول هم زاده گذشت زمان و رشد نظریات پیشین، و هم متأثر از جریانات فکری اقوام و مردم بیگانه است. در آثار پهلوی، برای نامیدن مرد و زن، واژه‌هایی با بار مثبت و منفی نیز هست: نرونا ریک هرمزدی، مر و جه اهریمنی است. در تفسیر پهلوی از بند ۶، یسن ۵۳، می‌آید: مرد (و) زن

۱. مثلاً: یسن ۲، بند ۶، فروردین‌یشت، بند ۱۴۳ - ۱۴۵، برای بخشهای اوستایی از ترجمه‌های پورداود استفاده شده است.
2. *Vendidad, Avesta Text with Pahlavi Translation*, ed. by Dastoor Hoshang Jamasp, Bombay 1907, P. 100, 1. 8 - 10 (3. 42).
۳. اوستایی: angra. mainyu ,spanta. mainya -، پهلوی: spand menôg, ahreman

[در نیکی‌ایدون (ـمرد و زن) (و) جه و مر در بتری (خوانده می‌شوند)] ...[1]

«مر» را باید مرد کـ نابکار و اهریمنی ترجمه کرد و واژه متضاد آن در زبان پهلوی غالباً «مرد» و گاهی نیز «نر» است:

nar e ahlaw ud 'narig e ehlawene'

یعنی «مرداشو یا پارسا و زن نیک اشو یا پارسا». در صفتی که برای ناریگ به کار رفته است، واژه پهلوی دارای نشانه تأنیث زائد و غیر معمولی است که به‌دلیل وفاداری به‌اصل اوستایی آورده شده است. —nar در اوستا معنای مرد دلاور و درست و راستین می‌دهد و صورت مؤنث آن —nairi ، و نیز— —nairikaاست. واژه اخیر در پهلوی به narig بدل شده است. جه (= jeh) با واژه اوستایی — jahi ، و — jahika مربوط است. هر زن بد و بدکاره و گناهکار را می‌توان چنین نامید. نیز نام دختر اهریمن جهی است[3] و وی نماد زن زشتکار و شوم و اهریمنی است و معاند و پتیاره زن نیک به‌شمار می‌آید[4].

جه و ناریگ گاهی چنین مشخص گشته‌اند:

نیز رأی و باور بر این داشتند که زن را چون این چند نشان است، ناریگ باشد: آراستن شوی و آراستن سور و نگاهداری در (خانه) (ـحفاظت از دارائی خانواده) و خویش بستری (تمکین) وتن خویش و جای (زندگانی) را آشکارا پاکیزه داشتن؛ و هر که این چند نشان در اوست جه باشد: یا جادویی، یا فاحشگی (؟) ،یا جدابستری (ـعدم تمکین)، (یا) تن (خویش) و جای (زندگانی) را پاکیزه

1. *The Pahlavi Yasna and Visperad,* ed. E. B. Dhabhar, Bombay 1949, P. 233, L. 11 - 12 (6. 53),
واژه‌های درون نشانه [ ] را مفسر پهلوی بر متن اوستایی افزوده است.

۲. چم گاهان (فصل ۱۲، ازکتاب شایست ناشایست)، بند ۴۱، ←
Sayast La - Sayast, ed. by M. B. Davar, Bombay 1912; *Sayest Nesayest,* Firoz M. Kotwal. Kabenhavn 1969.

۳. مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص ۵۳؛ به‌نقل از بندهش.

۴. در متون پهلوی می‌آید که هر آفریده نیک و هرمزدی، هماورد و به‌اصطلاح همیستاری (hamestar=) دارد که آفریده اهریمن است و پتیارهٔ آن وجود نیک خوانده می‌شود.

نداشتن[1].

ناریگ یا زن‌نیک، آفریده‌هرمزد، و سپندارمذ حامی اوست[2]. گاهان و دیگر بخشهای اوستای موجود در بارهٔ آفرینش مادی داستانی دربر ندارد. در بندهش می‌آید که مشی ومشیانه، آدم‌وحوای ایرانی، چون دو ریواس همبَر و هم‌تن با یکدیگر از زمین می‌رویند و روح در میان آن دو قرار دارد. آن دو در آغاز آشفته و شوریده‌اند و قدرت باروری ندارند. سپس چون فرزندی از آنان زاده شد، از شیرینی فرزند او را می‌خورند[3]. آیا به‌این جرم دروند و گناهکارند؟[4] آن دو نیز مانندآدم‌وحوا، عصیان می‌کنند و دروغ می‌گویند: بار اول به‌همراهی هم، بار دوم مشیانه در دروغگویی پیشی می‌جوید[5]. این تصور منفی دربارهٔ مشیانه یا نخستین زن، گاهی اوج می‌گیرد و به‌جایی می‌رسد که زن را با جهی از یک نوع می‌شمارند[6].

اما معمولاً جه با زن جادو و روسپی[7] و نیز آن که پرهیز دشتان یا حیض نکند[8]، همانند گرفته شده است. از روی موارد اخیر می‌توان داوری کرد که هرگونه شکستن پرهیز و تابوی دینی و سرپیچی از مقررات مقدس می‌توانند زن را به جه تبدیل کند.

۱. کتاب ششم دینکرت، ص ۴۹۲، سطر ۱۲-۱۹، دینکردمدن، ←
Shaul Shaked, *The Wisdom of the Sassanian Sages* (Denkard VI), Western Press, Colorado, 1972, P. 63 (93).
واژه «خویش‌بستری» را شاکت به‌قیاس «جدابستری» تصحیح و ترجمه کرده است. فاحشگی برگردان Jmnyh است.

۲. شایست‌ناشایست، فصل ۱۵، بند ۱۵ و ۲۰.

۳. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۲۷ - ۱۴۰.

4. *The Pahlavi Rivayat,* ed. by E. B. N. Dhabhar, Bombay 1913, P. 162.

۵. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۳۸-۱۳۹، به‌نقل از بندهش.

۶. بندهش، ص ۸۰، ۱، از نسخه TD_2: دستنویس ت د ۲ (چاپ عکسی)، شیراز، ۱۳۵۸، (شماره ۵۵، از گنجینه دستنویسهای‌پهلوی و پژوهشهای ایرانی، بخش اول)، بااستفاده از ترجمه چاپ‌نشدهٔ آقای دکتر بهار.

۷. ارداویرافنامه، فصل ۸۱، ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۷ - ۲۷۸؛ و نیز:
The Book of Arda Viraf, M. Haug and E. W. West, Amesterdam 1971.

۸. دینکردمدن، ص ۷۹۵، سطر ۷.

یکی از مهمترین موارد چنین تخلفی آزاردادن هفت نماد امشاسپندان در گیتی، یعنی مرداشو، گوسفند یا جانورسودمند، آتش، فلز، زن نیک، آب، و گیاه است که به ترتیب نماد دنیوی برای هرمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، وامرداد بشمار می‌آیند[1]. آزردن مرداشو بویژه به معنای درافتادن و ستیزه با شوهر نیک است و سپندارمذ، فرشته موکل زمین و زن پارسا، از راه رفتن چنین زنی بر زمین آزرده می‌شود و رنج می‌برد[2]. «جه روسپی»[3] و «جه دروند»[4] دشنام است و زنانی که مورد غضب قرار گیرند، چنین خوانده می‌شوند. در اردا ویرافنامه، که حکایت معراج ارداویراف و دیدار او از بهشت و دوزخ است، معمولاً برای زن گناهکار همانند مردان، صفت دروند، یعنی پیرو دروغ، به کار رفته است[5].

کوشیدن زن برای پیروی از دستورهای معینی در رفتار، او را از حیطه همانندی با جه چندان دور می‌گرداند که سزاوارانه بتوان او را ناریگ خواند. با این تلاش، رفتار وی به نمونهٔ نخستین رفتار درست دینی نزدیک می‌شود. نمونه های نخستین متعدد رفتاری در جامعه هست که با پیروی از آنها گروه با استفاده ازفعالیت افراد می‌تواند حیاتی‌ترین نیازهای اکثریت اعضای خود را برآورده کند. رشته باورها و پنداشته های دینی برداشتی ویژه از هستی دربر دارند و چون آن را تکرار و تأکید نمایند، فرد با آن خو می‌کند و با آن پرورش می‌یابد. پرورش اجتماعی، کودک را در چارچوبه آن مفاهیم و نظرات چنان بار می‌آورد که بتواند خود را با شرایط موجود در جامعه منطبق گرداند و در حد مطلوب از فعالیت غرایز طبیعی و زیستی خویش، به عنوان عضو گروه، وظایف خود را انجام دهد و رفتاری مناسب با حضور دیگران داشته باشد. اجرای این گونه دستورها گاه با موانع قاطعی، چون نقایص بدنی، و گاه نیز با عدم تمایل فرد روبرو می‌شود. اما، رفتار فرد بناچار باید منطبق با منافع گروه باشد. زن نیز باید تا جایی که میسر شود، تا فراسوی توانایی

---

۱. شایست ناشایست، فصل ۱۵.

۲. ← ص ۱۱۱.

۳. «کارنامه اردشیر بابکان»، در زند و هومن‌یسن، و کارنامه اردشیر بابکان، ترجمهٔ صادق هدایت، تهران، ۱۳۴۲، ص ۱۸۰.

۴. همان، ص ۱۹۷.

۵. ← ص ۶۳-۶۴.

خویش بخواهد و بکوشد تا بنا بر نمونه نخستین آرمانی رفتار نماید.

پنداشته هایی که پیرامون زن وجود دارد، در آثار پهلوی، همانند دیگر نوشته های دینی، در نخستین وهله با زادن و حفظ نسل مربوط است و به این اعتبار، پیامدهای زایمان و پرورش طفل، و نیز مقدمات آن، به مثابه ابزاری نیرومند سرنوشت زن را از پیش تعیین می‌کند، و بسیار کمتر از آنچه در مورد جنس مذکر دیده می‌شود امکان رهایی و تنوع برای حیات او وجود دارد. زن که انسان زاینده است، باید قواعدی سخت و لایتغیر را بپذیرد: ازدواج کند و فرزند بزاید و آنان را پرورش دهد تا کدبانوی بهنجار و پسندیده بشمار آید. اهمیت زایندگی مستلزم تکیه بر ضرورت رفتار جنسی طبیعی در نزد زنان است و این امر، به رغم دشواریهای ذاتی، و نیز قیود اجتماعی بسیاری باید ادامه یابد که زن را پایند و مقید و اسیر می‌گرداند. معهذا زن باید چونان جنسی اصلی در حفظ نسل، با خشنودی و اشتیاق چنین وظایف صعبی را انجام دهد. احکام دینی در این راه با غرایز حیاتی و نیازهای زیستی زن هماهنگی و همراهی دارد.

آدمی دارای سرشت فرهنگی و طبعاً فرهنگ‌پذیر است و در همهٔ جوامع عالم اعمال زیستی خود را بنا بر طرحی فرهنگی انجام می‌دهد. در آیین زرتشتی بنا بر متون پهلوی نیز همین حقیقت مشاهده می‌گردد. زادن و پرورش نوزاد، و نیز تأمین خوراک مادر و کودکان دو وظیفه مشخصی است که یکی طبعاً برعهدهٔ زن و دیگری عمدتاً بر دوش مرد است. قوانین و قواعدی استوار حدود رفتار طبیعی جنسی را برای زن و مرد معلوم می‌دارد و نیز معین می‌کند که چگونه باید به تأمین معاش پرداخت. شبکه عظیمی از پنداشته های دینی و عرفی، پیش از زادن، در انتظار فرد است و او را تا پس از مرگ نیز همراهی می‌کند. زن به عنوان کودک و نوجوان در خانه پدر، و همسر و مادر در خانه شوهر، باید آن را که به وی باز می‌گردد، بداند و بیاموزد و با دلبستگی رعایت نماید، و مرد نیز سهم خویش را دریافت خواهد داشت. از آن روی که زن می‌تواند فرزند به دنیا آورد و این امر در واقع دوام جامعه را تضمین می‌کند، رفتار بهنجار وی نیز اساساً به این امر پیوند می‌خورد.

رعایت یک رشته تابو و پرهیز در رفتاری که به مادر شدن و مادر بودن باز می‌گردد، بخش مهمی از ویژگیهای ناریگ است. در آغاز، زن کودکی است که

مادر و پدر وی را به‌دنیا می‌آورند، پرورش می‌دهند تا به‌نوجوانی برسد. کودک با والدین و نیز نهادهای فرهنگی برای پروردن طفل، روابطی متقابل دارد که جنسیت وی نیز در تعیین نوع و روند آن دخیل است. با بلوغ دختر، نخستین وظایف او در حیطه رفتار جنسی آغاز می‌شود: وی باید پرهیزهای ویژه قاعدگی را رعایت کند و نیز تن به‌ازدواج رسمی و قانونی دهد، که پدر در آن سهم اصلی دارد. پس از آن در خانه شوهر وظیفهٔ او زادن و پروردن فرزند و آنگاه تلاش برای همکاری در تأمین معاش خانواده است. بر این شایستها و ناشایستها باید یک رشته تکالیف مضاعف را نیز افزود که تشریفات و آداب دینی برای گذشتگان دودمان، یزشن و ستایش ایزدان از آن جمله است و گروه آن را برعهدهٔ زن می‌گذارد و وی را مکلف به‌شرکت و همکاری در آنها می‌کند. او در برابر افراد دیگر جامعه نیز موظف به‌رادی و راستی است و باید درویشان را بپروراند و کاروانیان و ارزانیان نیک را یاوری نماید. دین و قانون در این باره دست او را تا حدی که به خانواده زیانی نرسد و شوهر در آن خرسند باشد، باز می‌گذارد.

فرد در برابر آنچه به‌جامعه می‌دهد، خود نیز حمایت و پشتیبانی آن را دریافت می‌دارد. او پیش از زاده شدن گروهی را در انتظار خویش می‌بیند. سپس تا طفل و ناتوان است، پدر و مادر موظف به‌یاوری کردن و پروردن اویند. برای رفع نیازهای اولین و ارضای غرایز اصلی وی جامعه جایی منظور داشته است و از آنچه مقدور باشد سهمی به‌وی می‌دهد. بدیهی است وضع گروه خاصی که او به‌آن متعلق است، در ارائه بخش بیشتر یا کمتری از مواهب زندگانی به‌وی، دخیل است و پس از طبیعت، که یکی را نعمت بسیار می‌دهد و یکی را محروم می‌دارد، جامعه نیز سهم و قسمتی ویژه برای او منظور می‌کند. سرنوشت آدمی چنین است.

مادر و همسر نیک

با توجه به‌آنچه گذشت، وجود این حکم دارای دلایل روشن است:

یکی این که مرد اگر زن نکند، سرگرزان نشود، اما زن اگر شوهر نکند، همانا سرگرزان شود، زیرا که زن را جز از طریق آمیزش با مردان فرزند پدید نیاید و از وی پیوند نرود، (اما) مرد را جز از طریق زن

(گرفتن) هرگاه اوستا را — چنان که در وندیداد گفته شده است — بخواند، (از وی) پیوند تن پسین فراز رود[1].

در شصت و سوم از صد در بندهش می‌گوید:

(۱) و آنچه پرسیدند که زنان را شوهر کردن چه کرفه است بدانند که بدین در چنان پیداست که دختر چون نه‌ساله شود می‌باید که نامزد شوی کنند (۲) چون دوازده ساله باشد با شوهر دهند (۳) و چون دشتان شود شوهر سزاوار به‌خویشتن آید و به‌شوهر ندهند و اگر پدر ندهد هر بار که دشتان شود و دختر سر شوید آن پدر تنافوری که هزار دویست درم سنگ، گناه باشد و به‌سر چینود پل اول شمار این کنند (٤) و اگر مادر رضا ندهد این گناه (مادر) باشد (٥) و اگر برادر رضا ندهد این گناه برادر باشد (٦) و اگر دوده سالار رضا ندهد این گناه دوده سالار[2] باشد (۷) و اگر دختر خود شوهر نخواهد و نکند و این گناه دختر باشد به سر چینود پل پاده فراه این فرمایند (۸) و اگر هم چنان به‌هیچ حال شوی نکند و شوهر سزاوار باشد و خواستاری کند و سر در نیارد چون هشتاد ساله شود و بمیرد اگر صد هزار کار و کرفه کرده باشد ممکن نیست که روان او به‌بهشت رسد یا از دوزخ رهایی بیاید تا رستخیز تن پسین[3] در دوزخ بماند[4].

---

۱. شایست ناشایست، فصل ۱۰، بند ۱۹، ←
Sayast — Ne — Sayast, Jehangir C. Tavadia, Hamburg 1930.
«سرگرزان» یکی از مدارج گناه و سنگینترین آنهاست، که مجازات دنیوی و پادافراه اخروی دارد. سرگرزانی معادل اعدام است.

۲. برای «دوده‌سالار»، ← ص ٧٤-٧٥

۳. «تن پسین» کالبدی است که جهانیان پس از رستاخیز و در زندگانی جاویدان می‌یابند.

4. *Saddar Nasr and saddar Bundehesh*, ed. by E. B. N. Dhabhar, Bombay, 1909, PP. 134 - 5.

تنافور یکی دیگر از مدارج گناه است و هزار و دویست درسنگ اندازه اخروی آن است که هر درم واحد برای سنجش سنگینی گناه یا کرفه (= ثواب) است. گناه و کرفه در ترازوی مینوی برفراز چینودپل اندازه‌گیری و «شمار» می‌شود. اگر گناه بیشتر باشد روان به‌دوزخ افتد و اگر کرفه بیشتر باشد به‌بهشت می‌رود.

«قاعده دین چنین است که دختر و پسر بالغ شوند یعنی چهارده ساله یا از دوازده سال کمتر نباشد پس ایشان را زن و شوی رواست»[1].

ازدواج ثوابی بزرگ است[2] و نیز«آنکه دختر یا خواهر جهاد بکنند به‌شوهر دهند... کرفه سزدی سخت‌بزرگ گویند...»[3]. دختران می‌توانند برای یافتن شوهر نیک‌از یزدان یاری طلبند[4]. و نیز «هوم به‌زنان باردار فرزند شاهانه و دارندگی فرزند اشو می‌دهد[5]. داشتن فرزند نیک موهبتی است که از سوی یزدان می‌آید و از عمر جاویدان بهتر است[6]. این آرزو را هر زرتشتی، به‌هنگام نیایش شبانه در برابر آتش، برای خویش درخواست می‌کند:

مرا بده‌ای آتش هرمزدان، نامبردار و پرورنده‌فرزندزادنی، که کشور آرای و انجمنی و نیک رسته و مهربان و از تنگی رهاننده [(یعنی رهاننده) ازدوزخ] نیک ویر[که شایسته‌و پرشناسایی (باشد) در آن (امور) که در آینده باید کرد]، که مان و زند و ده و روستای مرا رشد و گسترش بخشد!»[7].

تفسیر برای عبارت «فرزند رهاننده از دوزخ» در فصل شصت‌ویکم از صد در بندهش چنین می‌آید:

«(۱) آنچه پرسیده‌اند که مردان زن کردن چند کرفه است بدانند حد و اندازه آن پدیدار نیست و ما تمامی آن به‌نتوانیم گفت (۲) چه‌اگر از آن زن فرزندی در

1. *Darab Hormazyar's Rivayat*, ed. by M. R. Unvala, 1922, PP. 12 - 13.

۲. صد در نثر، فصل ۱۸، بند ۱ و ۲ (ص ۱۵ کتاب)، صد در بندهش، فصل ۶۱ (ص ۱۳۳- ۱۳۴ کتاب).

۳. صد در بندهش، فصل ۶۴، بند ۱ (ص ۱۲۵ کتاب).

۴. یسن ۹، بند ۲۳.

۵. یسن ۹، بند ۲۲.

۶. صددر بندهش، فصل ۳۶ (ص ۱۰۷ کتاب).

۷. آتش نیایش، بند ۱۱ (یسن ۶۲)؛ در *Zand - i Khurtak Avistak*, ed. by E. B. N. Dhabhar, Bombay 1927, P. 42.
«مان‌وزند» واحدهای اجتماعی روزگار کهن‌است، معادل تقریبی خانه و خاندان، و «ویس» یکی دیگر از گروه‌های سازنده جامعه دوران باستانی است.

وجود آید هر کار و کرفه که فرزند کنند همچنان باشد که پدر به‌دست‌خویش کرده باشد (۳) و چون از آن فرزند فرزندی بزاید هم چنان می‌شود تا به‌تخمه آن به‌جهان بماند (۴) و هر کرفه که ایشان بکنند آن‌کس را چنان باشد که به‌دست خویش کرده باشد (۵) و بدین جهان روز رستاخیز اگر پدری باشد که دوزخی بود از نشان دوزخیان دارد نقطهٔ سیاه بود که بر پیشانی دارد، آن فرزند شفاعت کنند و ایزد عزوجل شفاعت ایشان بپذیرد آن نقطهٔ سیاه بردارد»[1].

سهم مادر نیز از آن کرفه همانند سهم پدر است، و زنی چون مادر زرتشت، از فروغ فرزند خویش نور در جهان می‌پراکند:

«آن گونه پیداست که چهل‌وپنج سال پیش از (آن) که زرتشت به همپرسگی آمد، فره زرتشت (به‌هنگامی که) مادرش— که او را دوغدویه‌خوانند— زاده شد به شکل آتش از آن روشنایی بیکران (=عرش اعلی) فرود آمد و بدان آتش آمیخت که او را (اندر) پیش بود. از (آن) آتش اندر مادر زرتشت آمیخت. سه شب به همه گذرها و سویهای خانه به‌شکل آتش پیدا بود. رهگذران، بزرگ روشنی همی دیدند. نیز چون (مادر زرتشت) پانزده ساله شد، از آن فره که اندر وی (بود، چون) به‌راه می‌رفت، فروغ از او باز می‌تافت»[2].

با زادن زرتشت آبها و گیاهان شادمان گشتند و بالیدند[3]. چون هر زن مستور و پارسا بر زمین فرزند زاید و پرورد، شادی و رامش بزرگ برای زمین است[4]. در هر زایشی اردویسورانا هید، بغبانوی گرانقدری که آبهای هفت کشور را روان می‌کند و به‌جریان می‌اندازد، عنایتی دارد: اوست که نطفه‌نران و زهدان و شیر مادگان را پاک می‌گرداند[5]، و به‌پاس مراقبت اوست که کودکان زاده‌می‌شوندو شیرمی‌خورند:

که همه نطفه مردان را پاکی دهد [که‌چون پاک و خوب، نه‌با

۱. صد در بندهش، فصل ۲۹، بند ۸ و ۹ (ص ۹۸ کتاب)؛ و نیز شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۱۵.

۲. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۲ - ۱۹۳، به‌نقل از گزیده‌های زادسپرم.

۳.فروردین یشت، بند ۹۳.

۴. صددر بندهش، فصل ۷۷، بند ۷ (ص ۱۴۷ - ۱۴۸ کتاب) که تفسیری است بر فرگرد سوم وندیداد، بندهای ۲ و ۳.

۵. آبان یشت، بند ۲.

خون و چرک بیاید همی برای او (است)]، که همه مادگان را برای زایش، زهدان را پاکی دهد [که‌چون بار دیگر آبستن شود، برای اردویسور (است)]؛ که همه مادگان‌را در زایش فرزند نیک دهد [که چون به‌نیکویی و خوب (نوزاد به‌دنیا) آید، برای او (است)]، که برای همه مادگان بقاعده[(یعنی) چندان (که) باید]، نیکو [یعنی خوش] شیر برآورند[1].

در این هاله قداست که زادن فرزند را در میان دارد، عمل «فرزندخواهی»[2] نه تنها جز در چارچوبه مقدس پیمان ازدواج پسندیده نیست، بلکه در همان حیطه نیز باید قواعد و اصولی رعایت شود: مثلاً در شب، جز در روشنی آتش یا ستاره یا ماه نباید انجام گیرد[3]. در این هنگام باید نام یزدان را یادکرد و دعا خواند: «و چون به‌نزدیک‌ناریک شوی، باید نخست اهونور بسرایی و پس(از آن) اشم‌وهو»[4]. نزدیکی کردن با زن نباید به‌چنین‌آسیب رساند[5]. نیز «درباره گران گناهی هم‌آغوشی کردن با زن آبستن و شیردار که تخمه فرزندش از مرد دیگر (است)»[6] احکامی وجود داشته است. نیز:

(حکم) هرکه با زن آبستن یا آن‌که‌کودک شیرخوار دارد، هم‌آغوشی کند، چون (است)؟ هر ریش (=زخم‌و گزند) و زیانی که برکودک باشد، پس او را بر ذمه(است). اگر کودک شیر زده بشود یا (بر او) ریش رسد(و) بمیرد، (مرد) مرگرزان (است). اگر این کودک شیر زده بمیرد، (و) پدر این کودک نداند که‌گناه مرگرزان

1. زند اردویسور نیایش، بند ۱۳ (ص ۳۲ زندخرده‌اوستا).
2. «فرزندخواهی» در برابر pus X wahisnih پهلوی گذاشته شده‌که خود ترجمه pue roistay اوستایی است.
3. شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۷.
4. دینکردمدن، ص ۸۰۸، سطر ۹ و ۱۰. اهونوریایتا اهوویریو و اشم وهو نام دو دعای معتبر و بسیار مقدس زرتشتی است که در موارد بسیاری خوانده می‌شود.
5. دینکردمدن، ص ۷۳۹، سطر ۷، ص ۷۴۹، سطر ۹.
6. همان، ص ۷۴۷، سطر ۲۲.

باشد، (او را) دادستان (=حکم) چگونه (است)؟اگر با خواهش و پرسش (=اجازه سالار) (باشد، پدر) گناهکارمرگرزان (است) و اگر بیگناه (باشد)، پس او را (یک) تنافور (گناه) بر ذمه (است). و اگر دانست‌که (او را گناه بر) ذمه است، اما ندانست‌که تا چه (حد گناه دارد)، شیوه جبران (آن) چه (است؟ دادن) همه خواسته او (است که) به‌بخشش به‌مردان پرهیزگار باید بدهد و تا زنده باشد، (در) پیش (آنان‌به) خدمت‌کردن (ایستد)[1]!

روشن است‌که با چنین عشق شگرفی به‌زندگانی، «تباه‌کردن‌کودک»، یعنی سقط‌جنین، چه جرم سنگینی است:

روان زنی را دیدم‌که گریان و زاری‌کنان می‌آمد و می‌رفت و بر سرش تگرگ سرخ می‌آمد و زیر پای، روی (=مس) گرم گداخته می‌رفت و سر و روی خویش را با کارد می‌درید. پرسیدم‌که «این تن چه گناه کرد که روان چنان گران پادافراه می‌برد؟» سروش‌پرهیزگار و ایزد آذر گویند‌که «این روان آن زن دروند است‌که از مردکسان بسه ناخویشکاری آبستن شد و‌کودک‌تباه‌کرد. از درد پادافراه پندارد که بانگ‌کودک می‌شنود و می‌دود و دویدن چنان (وی را) گرانبار در نظر آید که کسی بر روی گرم برود، و همی بانگ آن‌کودک شنود و سر و روی خویش با کارد می‌درد و کودک را می‌خواهد و نبیند و تا فرشکرد این پادافراه باید بردن»[2].

1. زند فرگرد وندیداد، ص ۵۹۰، سطر ۲ به‌بعد، ← دستنویس ت د ۲ (= TD2)، بخش دوم، یادداشت شماره ۲۲ (امید می‌رود‌که بزودی ترجمه و آوانویسی این‌کتاب آماده چاپ شود).
2. ارداویرافنامه، فصل ۶۴، ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۳؛ «تگرگ سرخ» قرائت نگارنده است. منظور از «ناخویشکاری» وظیفه‌ناشناسی و خطاکاری است. فرشکرد (fras (a) gird =) نوشدگی و کالبدیافتن‌جهانیان در پایان زمان و پس‌از رستاخیز است و معنای ابدیت از آن برمی‌آید، «فرشکردی» یعنی جاودانه و ابدی.

نه تنها چنین بدکارانی مکافات دوزخی می‌بینند، بلکه زن نیک باید دوست و یاور مهربان شوهر باشد. دین به‌عنوان خطاب‌کننده به‌وجدان فرد آدمی، زن را چونان گرونده راستین می‌خواهد، و از او می‌خواهد و او را مکلف می‌سازد که قلباً به سرنوشت خود رضا دهد و صمیمانه بکوشد تا درست و نیک و وظیفه‌شناس باشد و در این راه بر تضادهای درونی و هوسهای دردناک دل خود چیره شود. ناپذیرفتن سرنوشت خویش و ناخشنودی در برابر آنچه اجتماع و حوادث آن به‌وی می‌دهد در رفتار و کردار او پدیدار می‌گردد و ناشادمانی از نیروی مقاومت و شیرینی او می‌کاهد. زن که نتواند دلپذیر و آخرین تکیه‌گاه استوار مرد خود باشد، گرایش به‌آن می‌یابد که همسر فریبنده و دغلباز شود و نیرنگ و نابکاری او به‌مثابه معیار و محکی خواهد بود که جه را از ناریگ و دوزخی را از بهشتی متمایز می‌کند:

آن‌گاه، روان زنی را دیدم که جسد خویش را می‌خورد، پرسیدم که «این زن چه گناه کرد؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن زن دروند است که به‌گیتی، نهان از شوی، گوشت بسیار خورد و به‌دیگر کس داد»[1].

آن‌گاه روان زنی چند را دیدم که (هر یک) چند زبان (بود). پرسیدم که «این زنان چه گناه کردند؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که«این روان آن زنان دروند است که به‌گیتی زبانشان تیز بود و شوی، سالار خویش را بسیار به‌زبان آزردند»[2].

روان زنی را دیدم که به‌زبان تابه‌ای گرم را می‌لیسید و دست خویش را زیر آن تابه می‌سوزاند. پرسیدم که «این تن چه گناه کرد که روان چنان گران پادافراه برد؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که«این روان آن دروند است که به‌گیتی نسبت به‌شوی و سالار خویش داد— پاسخی (= جواب حاضری) کرد و سگ زبان بود و نافرمانی کرد و کام او را در هم‌آغوشی برنیاورد و خواسته را از شوی دزدید و پنهانی

۱. ارداویرافنامه، فصل ۸۳، ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۸.
۲. همان کتاب، فصل ۸۲، ص ۲۷۸.

اندوخته خویش کرد»[1].

این‌گونه تکلیف، مضاف بر مفهوم «ترس‌آگاهی» است که دربارهٔ آن گفتگو خواهد شد.

پنداشته‌های مشخص و موجود که رفتار آدمی را دقیقاً از پیش تعیین کند و جزئیات‌آن را در هر مورد معلوم دارد، باز هم‌به‌صورت احکامی مقدس‌و دینی پیرامون زادن و پروردن طفل هست: چون زن آبستن باشد، باید آتش را درخانه خوب پرهیز کرد و آن را روشن داشت[2]. نباید «چوب‌دندان»، یعنی مسواک‌و خلال‌دندان را که پوست دارد و مصرف شده است بر سر راه انداخت. زیرا اگر زن حامله پای بر آن نهد بیم می‌رود که جنین آسیب بیند[3]. مراقبت پزشکی برای‌دوران آبستنی،مانندمالیدن روغن گوسفند برشکم زن حامله[4]، توصیه می‌شده است. در اوستای کهن دستورهایی برای یاوری به‌زائو و نوزاد،« درباره‌پیش‌انداختن زایمان زن آبستن، کارکردن بر روی ناف طفل، و خوراک نخستین و دوم او و چه هنگام دادن‌او را شیر مادر، چه‌گونه مراقبت (کردن از) طفل به هنگام(قنداق)بستن و خفتن و پروردن(او، و)احتراز از گناه(رفتار) بیقاعده کردن (در این موارد)»[5] وجود داشته است. در این طب سنتی متبحرانی نیز بوده‌اند، که **گزیده‌های زادسپرم** نابکاری از آنان را«پزشک‌ترین جادوگر»می‌خواند[6]. ذه زن باید زائو را یاری دهند و پس از تولد باید آتش را بلندتر برافروخت و آن را سه شبانه روز افروخته نگاهداشت. اندکی گوگرد باید سایید و در آب‌نباتی، بر کودک اندود[7].

۱. ارداویرافنامه، فصل ۶۳، ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۲ - ۲۷۳.
۲. شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۱۱.
۳. همان، فصل ۱۲، بند ۱۳.
۴. گزیده‌های زادسپرم، ص ۵۵، سطر ۶-۹، ←
Vichitakiha - i Zatsparam with Text and Introduction, ed. by B. T. Anklesaria, Bombay 1964.
۵. دینکردمدن، ص ۷۴۷، سطر ۱ به‌بعد (کتاب هشتم).
۶. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۳.
۷. شایست ناشایست، فصل ۱۰، بند ۱۵ و ۱۶؛ [illegible] فصل ۱۰ (ص ۱ کتاب)، فصل ۱۶ (ص ۱۵ کتاب). آب‌نباتی آب میوه یا گیاهان است که گاهی به‌جای آب از آن استفاده می‌شود.

به‌هنگام زادن فرزند در خانه میزد و میهمانی برگزار می‌کردند و این میزبانی ثوابی بود که به گنج کرفه‌ها می‌رسیده است. میزد برای زایش دختران و پسران، هریک آدابی ویژه داشته است. بر نوزاد نامی می‌نهاده‌اند که سود و خوبی بیشتر در نهادن نام دینی بر طفل است[1].

دینکرد نمی‌گوید که چه تفاوتی در میزد زادن پسران و دختران رعایت می‌شده است. اما قرائن روشنی هست که نشان می‌دهد تولد پسر حادثه پراهمیت‌تر و دلپسندتر از زادن دختر بوده است. مثلاً در کتاب هشتم دینکرد به مضمون اوستای کهن و مفقود اشاره می‌شود که بنابر آن در پنجمین ماه آبستنی فروهراشوان نری و مادگی جنین را تعیین می‌کنند و برای یافتن فرزند نرینه می‌توان از آنان استمداد جست[2]. این‌گونه آرزومندی، که امروزه هم هنوز در همه‌جا هست، در آن جامعه مردسالار و باستانی کاملاً قابل درک است. به‌رغم تأکید گاهانی بر تساوی زن با مرد و به‌رغم نقش فعال و زنده او، به‌گواهی مدارکی چون مادیان هزار دادستان در دوران ساسانی، دلایل کافی برای رجحان جنس مذکر در آن زمان نیز وجود داشته است.

از جمله قرائنی که نشان می‌دهد در آن روزگار نیز جامعه برای هنر دردناک و دشوار زادن و عوارض سخت آن پاداش و مزدی پست به‌زن می‌داده است، تأکید شگفت بر ناپاکی عادت ماهانه زنان یا دشتان است. شاید عزت تولد فرزند چندان بوده است که نمی‌پسندیدند تا زن زاینده جز به‌آبستنی و شیردادن عمر بگذراند و فراغت وی را از این وظیفه طبیعی‌دوست‌نمی‌داشتند. بهرتقدیر پرهیزهای دشتان، که در فرهنگهای دیگر نیز نادر نیست، در متنهای کهن ایرانی با دقت و نفرت مورد توجه است. دشتان را تحفه و پاداشی خوانده‌اند که اهریمن آن را به مثابه پاداشی، با بوسه‌زدن بر سر جهی، دختر خود، به‌زنان می‌دهد[3]، و یا چونان ابزاری که «زنان را جوانی و پیری پیدا کند» به‌زنی فریبنده و همراز خویش می‌بخشد[4] و با این هدیه زنان چنین نشان اهریمنی را با خود همراه می‌یابند.

---

۱. دینکردمدن، ص ۷۲۹، سطر ۱۹ (کتاب هشتم).

۲. همان، ص ۷۴۶، سطر ۲.

۳. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۵۳.

۴. دستنویس پهلوی MU29، چاپ عکسی، شیراز، ۱۳۵۵، ص ۳۶، س ۶ و ص ۳۷، س ۱۴ و ۱۵.

خلاصه‌ای از احکام و پرهیزهای سختی که در این باب در وندیداد و زند آن و نیز زند فرگرد وندیداد می‌آید، در فصل سوم از کتاب شایست ناشایست وجود دارد: تعویض جامه و دورنشستن از دیگران، دست‌کشیدن از کارهای روزمره در نه شبانه روز. هرگونه تخطی از این اعمال و جزئیات مشروح آن، گناهی با پادافراه دوزخی است. این میزان تکیه و تأکید شگفت است. هماهنگی آن را با شیوه آیینی ستایش و نیایش در آن روزگار و نفرت از ناپاکی و آلودگی تن و هرگونه پلیدی و بوی ناخوش، و نیز کوشایی برای رعایت روشهای بهداشتی شناخته زمانه، و اموری نظیر اینها را می‌توان درک کرد. نیز می‌دانیم که پیوسته اصحاب‌آداب و تشریفات دینی ابرام داشته‌اند تا بخشی از واقعیت را باری از ارزش مثبت یا منفی ببخشند و آن را به‌صورت مرکز و محوری برای رعایت پرهیز و تابوهای آیینی درآورند، و بخوبی شوهران ناخشنود می‌توانند پدیده ناخوشایند و غریب دشتان را بیابند و در چنین جایگاهی قرار دهند. اینها همه قابل فهم و درک است. اما باز این گمان باقی می‌ماند که آیا هدفی اجتماعی و سیاسی نیز در افزودن بر این میزان تأکید و شکل‌دادن به آن در کار بوده است؟

با توجه به‌احکامی که درباره دشتان هست، هرگاه زنی فرزند نزاید، قریب به‌یک‌سوم از زندگانی دوران جوانی را باید از حیات اجتماعی دور باشد. این میزان با زایمان و تابوهای مربوط به‌آن —که خود نظیر دشتان است— بیشتر می‌شود و در نتیجه نقش زن در جامعه، خود به‌خود، سبکتر و کوچکتر می‌گردد. بعید نیست که در اینجا تعمدی با هدفی آگاهانه یا ناآگاهانه در میان باشد و این اصرار در پیونددادن دشتان با بوسه اهریمن و تحفه وی، و جه‌شمردن زنی که قواعد دشتان را رعایت نکند، روشی معین برای تحدید اقتدار زنانی امیر و صاحب‌جاه است که در جامعه مقهور بومی در سرزمین ایران دارای سمتهای اجتماعی عالی و مراتب بلند بوده‌اند. این اقتدار و بلندپایگی —که زنانی چون شهرو در «ویس و رامین» و سیندخت و سودابه در شاهنامه، نماد داستانی آن به‌شمار می‌آیند[1]— در این خطه وجود داشته است و شواهدی گوناگون بر آن گواهی می‌دهد. با تکیه بر پلیدی دشتان و رسوخ-

---

۱. «نشانهای زن‌سروری در چند ازدواج داستانی در شاهنامه»، از نگارنده، فرهنگ و زندگی، شماره ۱۹-۲۰ (پاییز و زمستان ۱۳۵۴)، ص ۹۴ - ۱۲۱.

دادن این پنداشته در سراسر امپراتوری نه تنها زن از سریر فرماندهی و ریاست گروه‌های اجتماعی فرو می‌افتد و از مقام پریستاری در معابد دین عتیق بیرون رانده می‌شود بلکه از دادوستد فعال اجتماعی و نیز امکان تعلیم و تعلم مستمر و رسمی جدا می‌ماند. پس، فرهنگ اقوام زن‌ـ سرور مغلوب به‌شکل نمادین مقهور می‌گردد و زن نیز رعایت یک رشته پرهیز و تابوی سخت را تعهد می‌کند.

رعایت نکردن قواعد دشتان و پرهیز آن موجب پیدایش یک رشته گناه طبیعی است[1]. مثلاً نگریستن در خورشید و آب و آتش برای زن دشتان گناه است، و البته هماغوشی با زن دشتان، که گناهی است با پانزده تنافور پادافراه. این رقم در فهرست گناهان و کیفرهای آنها درشت و قابل توجه است. برای جبران گناهان، برگزاری نیایشهایی ویژه ضرور دانسته شده است و در فصل یا در شصت و ششم از صد در نثر تفصیل این نیایشها به‌نقل از زند جد دیوداد ذکر گشته است.

این قواعد که در اصل و بن خود بسیار کهن و کهنه است، بتدریج به‌تعدیل گراییده است. مثلاً در روزگار امیداشاوهیشتان (در حدود قرن سوم هجری)، این موبد بزرگ فتوی می‌دهد که شرط بیماری را در دشتان باید ملحوظ داشت و اگر خونریزی زنانه از بیماری باشد، باید آن را پاك شمرد[2]. این‌گونه اصلاحات به‌دلیل دشواریهای زمانه، که همه نیرو و توان جامعه را صرف‌خود می‌کرد، ناتمام ماند و در نتیجه، رشد تفکر آیینی و اجتماعی را متوقف ساخت و آن را از هماهنگی و همپایی با دانش و دانسته‌های تازه بازداشت.

*

در متون غیردینی نکته‌ها و گفته‌های بسیاری هست که به‌زنان باز می‌گردد و برخی دارای ایستاری پرشوق‌و تحسین و برخی نیز تحقیرآمیز و ناخوشایند است. اینها که گاهی به‌متنهای مقدس هم ریشه می‌برند، ارتباطی با وحی زرتشتی در گاهان ندارند و تنها دیگرگونی و تنوع عقاید نویسندگان مختلف را نمایش می‌دهد. پندار مردانه در باره زنان است که نه ذات زن و چگونگی واقعیات و خصائص

۱. natural sin، گناهی است که فاقد بعد اخلاقی باشد و صرفاً به‌آداب و رسوم آیینی بازگردد.
2. Rivayat - I Hêmit - i Asavahistan, ed. B. T. Anklesaria, Bombay, 1962, P. 123, L. 4 (35/3).

سرشتی وی را، بلکه خشنودی یا اندوه و دشواری صاحب یا صاحبان این بیانات را در یافتن پیوند محبت‌آمیز و سالم با جنس مؤنث، و به‌تعبیر دقیق‌تر، با نفس و روح خود آشکار می‌کند.

از این قبیل است چنین گفته‌هایی با بار منفی: «زنان را خرد نیست»[1]. «بر زنان اعتماد مکنید که بر شما شرم و پشیمانی نرسد، به‌زنان راز مبرید که شما را رنج بی‌بر نبود»[2]. حتی در مجموعه دانشهای باستانی نیز نظراتی در این زمینه وجود داشته است: «در باره افزون نیرو شدن ماده از هماغوشی با نر، و کاسته‌زوری نر از هماغوشی با ماده»[3]. پاسخ نیز در همین آثار هست: «و نیز آن زن بتر است که با او به‌شادی نتوان زیست»[4]. باز می‌آید: «کدام رامشیار بهتر است؟... و رامشیار، زن نیکخوی خوشخوی بهتر!»[5]. یا: «رامش بهتر (است) و در رامش، زن ترس آگاه، کدبانو و شوی‌دوست بهتر»[6]. «درباره چهار چیز که مرد اگر در جوانی اندوخته باشد، (در روزگار) پیری باآن پر رامش‌تر شود: «نخست فرهنگ نیکو و دیگرخواسته بارآور، سدیگر زن نیک، چهارم خانه آبادان»[7]. هم مردان پرهوس و هم پندهای هوسناك با میوه‌های تلخ و شیرین، از دیرباز بوده‌اند: «زن جوان به‌زنی کن!»[8]. «این کدام چهار چیز به‌تن مردمان بتر (است که) دژآگاه (مردم) با خویشتن کنند؟ یکی نشان‌دادن زورمندی، یکی درویش پرغرور که با مرد توانگر نبرد کند، یکی سالمند کودك‌خوی که زن خردسال به‌زنی کند، یکی مرد جوان که زن پیر به‌زنی کند»[9]. و نیز اندرزی دیگر: خود برای خویشتن زن خواه!»[10]. «زن فرزانه و شرمگین

۱. چند متن کوچک پهلوی، در کتاب متنهای پهلوی، گردآورده دستور جاماسب‌جی منوچهرجی جاماسب اسانا، بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۱۲، ص ۴۰، سطر ۱۶. (از ترجمه چاپ‌نشده خانم دکتر منیژه احدزادگان آهنی هم استفاده شده است.)
۲. واژه‌ای چند از آدرباد مهراسپندان، بندهای ۴۸ و ۴۹، در کتاب متنهای پهلوی، ص ۱۴۴-۱۵۲.
۳. دینکردمدن، ص ۷۴۸، سطر ۱.
۴. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران، ۱۳۵۴، پرسش ۳۲، بند ۱۴.
۵. همان، پرسش ۱۳، بند ۵ و ۱۲.
۶. دینکردمدن، ص ۵۰۰، سطر ۱۳ (کتاب ششم)، ترجمه شاکت ۱۲/۵۰.
۷. همان، ص ۷۹۱، سطر ۱۱ (کتاب نهم).
۸. اندرز آدرباد مهراسپندان، بند ۱۱۱، در کتاب متنهای پهلوی، ص ۵۸ - ۷۱.
۹. اندرز آدرباد، بند ۱۵۲.
۱۰. همان، بند ۴۲.

را دوست بدار و او را به زنی بخواه»[1].

گفته‌هایی از این دست، که نظری فردی را در برابر زن بیان می‌کند، بسیار است. مثلاً دربارهٔ زیبایی زن، در گفتگوی خسرو قبادان و رهی می‌آید:

> دوازدهم فرماید و پرسد که کدام زن بهتر (است)؟ رهی گوید که انوشه باشید! آن زنی بهتر (است) که از حیث اندیشه، مرددوست (باشد). افزون بر این، او را قامت میانه، سینه پهن، سر (و) سرین (و) گردن سوزون، و پایش کوتاه، و میان باریک، و زیر پای گودی‌دار، انگشتان بلند، و اندامش نرم و گوشتالو، و به پستان (ـ دارای پستان مانند به)، ناخنش برفین، وگونه‌اش انارگون، و چشمش بادام‌گونه و لب مرجانی، و ابرو طاقدیس (ـ گرد، کمانی)، دندان سفید لطیف و خوشاب، و گیسو سیاه و براق (و) دراز (باشد)، و در بستر مردان سخن بی‌شرمانه نگوید[2].

طرحی از این زیبایی هم در توصیف «کنیز- پیکر نیکو دیداری، با انگشتان دراز» هست که تجسم کردار نیک شخص متوفی است و در بامداد روز چهارم درگذشت بر او ظاهر می‌شود تا روان را به بهشت برد. این تجلی و اوصاف آن مأخوذ از اوستاست و در برابر آن صورت دیگری قرار می‌گیرد که باز ریشه در اوستا دارد و صفتهای پیکر مگس‌گون دیو پلیدی و آشوبنده کالبد مردگان است: عجوزه زشتی که کردار بد گناهکاران است و چونان زن کریهی پدیدار می‌گردد[3]، و امید می‌رود که جه به‌آن شکل و شمایل باشد.

۱. همان، بند ۵۴.

۲. خسرو قبادان و رهی، در کتاب متنهای پهلوی، ص ۲۷ - ۲۸، بند ۹۵ و ۹۶.

۳. این توصیف از دختر زیبا یا دین نیکوکاران در ارداویرافنامه می‌آید (فصل ۴، بند ۱۸ تا [illegible] چاپ هوگ، ص ۱۸). جزئیات آن با هادخت نسک تفاوت دارد (همان، فصل ۲، بند ۲۲، ص ۲۸۴). صفات زن نازیبا یادین بدکرداران، ترجمه تحت‌اللفظی وصف دیونسوش یا آلودگی و پلیدی است که کالبد مگس شکل دارد (وندیداد ۷، بند ۲، و زند آن).

ساخت خانواده و پایگاه زن

در خانواده امروزی زرتشتی آثار اندکی از خانواده گسترده و پدرسالار هند و اروپائی برجاست و خانواده‌اصالتاً هسته‌ای و تک همسرنوین، که نام از پدر می‌برد و نو مکانی است، بازمانده منطقی همان شکل خانواده است. مع هذا، نوشته‌های پهلوی دورانی را نشان می‌دهد که مراحل عبور از خانواده باستانی را دربر دارد و براثر آمیختن با عناصر بیگانه و ساختهای متفاوت خانواده در نزد اقوام بومی این سرزمین، رشته‌های سردرگم و گاه نامفهومی پدید می‌آورد. به این دلیل، با توجه به اندک‌بودن مدارک، نکات بسیاری دربارهٔ خانواده در امپراتوری ساسانیان مبهم باقی می‌ماند. به‌نظر می‌رسد که بسیاری از اصطلاحات قدیمی، بی‌آنکه دقیقاً واجد معنای امروزی باشد، در متون بکار رفته است. مطالبی غریب و غیرعادی در آنها به چشم می‌خورد که‌شاید انعکاس دادوستد اجتماعی‌سنگینی در این نوشته‌ها باشد. هرگاه تأثیر قوانین مدون بین‌النهرین را در مدارک موجود چندان مهم نینگاریم و الفاظ را بازتاب مفاهیم اجتماعی زنده و حقیقی همان زمان بشماریم، باید مرحله گذرائی از تحول خانواده را در آن دوران بازشناسیم. نکتهٔ روشن آن است که یکی از دلایل غرابت مفاهیم و مطالب این متون، تغییر معانی واژه‌های آشناست که در نتیجهٔ آن، کلماتی شناخته و مأنوس، در بافتی‌متفاوت و برای القای مفاهیمی بکار رفته است که با آنچه ما می‌شناسیم، بسیار اختلاف دارد.

آنچه در نوشته‌های باستانی، اوستا و کتیبه‌های هخامنشی، می‌بینیم، آثار خانواده گسترده و پدرسالار است. جامعه دارای چهار واحد مان و ویس و زند و ده است و رؤسای آنها با زرتشتروتم—یعنی ریاست روحانی—پنج مقام اجتماعی یا «پنج ردی» را پدید می‌آورند. درفصل سیزدهم کتاب پهلوی شایست ناشایست می‌آید: «پنج ردی و چهار پیشه»[1] و چهارپیشه طبقات چهارگانه اجتماعی است. این نوشته‌به اوستا اشاره دارد. به‌نظر می‌رسد که در آثاری که به‌دوران ساسانی بازمی‌گردد، واحد سازنده جامعه‌دودمان یا دوده[2] است. ریاست‌دودمان، یا دوده سالاری، مقام‌مشخص و متمایزی است که یک رشته حقوق و وظایف به‌آن اختصاص دارد و فصلی از

۱. مثلاً بندهای ۹ و ۱۱ از فصل ۱۳ شایست ناشایست؛ نیز— ص ۹۴- ۹۵.

2. dudag

مادیان هزاردادستان به‌آن می‌پردازد[1]. این سمت چنانکه انتظار می‌رود، همیشه از آن مردان است. ظاهراً هر کدخدا، که همسر کدبانوست، شاید دوده سالار نباشد. اما، هر مرد پانزده ساله هشیاری می‌تواند این مقام را احراز کند: آن را از پدر و برادر یا یکی از خویشان پدری، مانند پدربزرگ یا عموی خود، به‌ارث برد یا دوده‌سالار وی را به‌چنین مقامی بگمارد. زن امکان داشت در سالاری مرد خود باشد، یا بی‌سالار بسر برد.

اقتداری که به‌دوده‌سالار تعلق می‌گیرد، بازمانده قدرت و حرمت پیشین پدر در خاندان گسترده هندواروپائی است. اختیارات و حقوق و وظایف وی در هند و نیز یونان و رم باستانی بسیار متنوع و فراوان بوده است[2]. این اقتدار از مذهب ریشه می‌گرفت و بر قانون جامعه تکیه داشت که خود نیز از مذهب برمی‌خاست. پدر نماینده اجداد خانواده و دین خانوادگی بود و حقوق خانواده تماماً به‌وی بازمی‌گشت و در واقع، او در جامعه نماینده خانواده خود، و در درون خانواده، صاحب اختیارات و اقتدارات اجتماع بشمار می‌رفت. حق مالکیت و حق قضاوت و اجرای عدالت دربارهٔ افراد خانواده از آن وی بود و همهٔ حقوق او از آن ناشی می‌شد که پدر را پیشوای دین خانوادگی می‌دانستند[3]. در آن دین باستانی آتشگاه مقدس خانگی هندواروپائی مرکز نیایش و پرستش بود و قربانی و ستایش پیرامون آن انجام می‌گرفت و پدر، واسطه پیوند اعضای خاندان با دین خانوادگی و اجداد آن شمرده می‌شد که همه مقدس و یاوران فرزندان خویش محسوب می‌گشتند و نیز نیازمند قربانی و ستایش آنان بودند تا بتوانند پس از مرگ به زندگانی اخروی خویش ادامه دهند. این پنداشته های عتیق، به تأثیر آموزشهای گاهانی دیگرگون شده بود و نیز بخش مهمی از اختیارات و وظایف دینی وقضایی پدر را نهاد های دولتی و کشوری دوران ساسانی برعهده داشت.

هر چند در روزگار ساسانیان دین از شکل خانوادگی خود درآمده بود، هنوز

۱. مادیان هزاردادستان، ص ۲۴، سطر ۱۱ به‌بعد، و ←
Sasanidskij Sudebnik, Anahit Perikhanian, Erevan 1973.

۲. تمدن قدیم، ص ۷۷ به‌بعد.

۳. همان، ص ۸۲ به‌بعد.

هم آتش در خانواده نقشی ایفا می‌کرد: اگر در دودمان، زن و فرزند نابرنا و آتش بهرام، هر یک از این سه وجود می‌داشت و دوده‌سالار درمی‌گذشت، می‌بایست شخص دیگری را به دوده‌سالاری بگمارند[1]. این آتش بهرام چیست؟ آیا یادبودی از آتشگاه باستانی است که بقای آن رمزی از دوام خاندان و دین آن است؟ چه پیوندی میان آن و آتشکده شهر و ده وجود دارد؟ احتمال آن هست که آتش بهرام در خانواده نباشد. بنابراین، اصل خانوادگی بودن دین دیگرگونی تمام یافته بوده است. اما آثار آن به هرحال دوام داشت. زنان برخلاف جامعهٔ باستانی یونان و رم، از حق مالکیت برخوردار بودند و نیز بسیاری از زنان جامعه ایران ساسانی، در خانواده‌هایی می‌زیستند که اساساً ساخت هندواروپائی نداشته‌است. طبعاً اختلاط و دادوستدی میان این اشکال خانواده پدید آمده است. مع هذا، بسیاری از مفاهیم و مسائل حقوق خانواده دوران ساسانیان را جز در پرتو آن پنداشته‌های عتیق نمی‌توان درک کرد. مثلاً، حقوق اجتماعی از آن واجد اجتماعی خانواده بود و هرخانواده، از طریق دوده‌سالار، ازآن حقوق برخوردار می‌شد. بنابراین، زنانی که در دودمان بودند، با واسطه دوده‌سالار، از حقوق اجتماعی بهره می‌یافتند، اما، دوده‌سالار می‌توانست آنان را برخود سالار و صاحب اختیار، یا به‌اصطلاح پادشاه[2]، کند. در آن صورت می‌توانست شخصاً همسر اختیار کند، و نیز برخلاف زنان گروه اول، در دادگاه گواه یا داور باشد[3].

دوده‌سالار در جامعهٔ ساسانی، همانند پدر در یونان و رم باستان، زنان و بندگان را «دردیدوینش»، یعنی در نظارت و مسئولیت خود داشت. دایره اختیارات پدر چندان بود که حق فروش فرزندان خود و نپذیرفتن آنان را به‌فرزندی داشت و نیز می‌توانست زن و فرزند خود را از دارایی خانواده محروم گرداند و کسی دیگر را به سالاری دودمان بگمارد. اما، هم اختیارات وی محدود به‌عقاید دینی و عرفی می‌شد و هم آنکه در درون خانواده، زن از ارجمندی و قدرتی برخوردار بود که به مادر خانواده و کدبانو باز می‌گشت. اعتقاد داشتند که فرخانه با کدبانو و کدخدا،

۱. ← ص ۷۵.

2. Padixsa

۳. ← ص ۸۰.

هر دو پیوند دارد و هرگاه جسد آن دو را از در خانه بیرون برند، فره خانه با وی به درخواهد رفت[1]. بنابراین، در زمان حیات نیز کدبانو در فره خانه با شوهر خود سهیم بود. فرزندان ملزم بودند که هم از پدر فرمانبرداری کنند هم از مادر[2]. همسر کدخدا که کدبانو و پادشاه بود، در اموال شوهر می‌توانست شریک باشد و به اصطلاح انباز وی گردد. زن حق مالکیت داشت و درآمدی ویژه می‌توانست به‌دست آورد. نیز دستمزد خود را می‌توانست برای خود نگاه دارد یا به‌شوهر دهد. در اموال شوهر حق تصرف مالکانه داشت و هرگاه زن و شوهر با هم وام می‌گرفتند به‌صورت شریک متضامن با آنها رفتار می‌شد و از زن، بی‌اجازه شوهر، قانوناً می‌توانستند وام را بازستانند. چکرزن، بنابر قرارداد و پیمان، حقی در اموال شوهر می‌یافت که به‌وی تعلق می‌گرفت. رابطه زن با دودمسالار، به‌واسطه نوع ازدواج و نسبتی که میان آن دو بود، تعیین می‌گشت.

دودمسالاری به‌طورطبیعی ازآن پدرخانواده بود و پس ازوی به پسرش می‌رسید. ظاهراً ابعاد خانواده‌وگستردگی‌آن در روزگارساسانیان، در ایران به‌مراتب ازآنچه در یونان و رم باستان دیده می‌شود کوچکتر است و ترکیب اوستایی مان و ویس و زند دیگرگون شده است و جای «ده»[3] کشور قرار دارد و پیوند خویشاوندی دورتر، دیگر اعتباری قانونی ندارد. پس از درگذشت پدر، دودمسالار طبیعی، یا به اصطلاح پهلوی «بوده»[4] یکی ازاین‌چهار نفرند:

«آموخته شده است که دودمسالار «بوده»، این چهار (اند): پسر پادشایی و (پسر) پذیرفته وستر منصوب[5] و برادر انباز»[6].

این موارد در روایت امیداشاوهیشتان چنین تعریف شده است:

«(۲)... دودمسالاری سه‌گونه باشد: منصوب، بوده (ـ قانونی و طبیعی)، گمارده؛(۳)آن که منصوب(است)آن باشد(که) کدخدا در زندگانی خویش سالاری

۱. زندفرگرد وندیداد، ص ۵۲۹، سطر ۱۰ - ۱۳؛ روایت‌پهلوی، ص ۷۶، سطر ۴ - ۶.
۲. مثلاً «اندرزکودکان» ترجمه و آوانویسی نگارنده، مجله چیستا، سال ششم، شماره ۷ و ۸ (۱۳۶۸)، ص ۴۹۰؛ اندرز بی‌نام در کتاب متنهای پهلوی، ص ۷۹، بند ۱۰؛ مینوی خرد، پرسش ۳۸، بند ۴.

3. Dahyu 4. Bûdag 5. kardag

۶. مادیان هزار دادستان، ص ۲۶، سطر ۱ - ۱۲. در بارهٔ ستر stûr ← ص ۷۶-۷۷.

دوده را بنا بر قانون، به او دهد، و او را دودمسالاری انتصابی (سپارد)؛ (٤) و یا مردی هوشیار و پانزده ساله را (که) برای سالاری شایسته باشد به‌پسری پذیرد یا او را نسبت به‌خود متعهد کند، (٥) و آن (ـ دودمسالار طبیعی) آن (است) که چون کدخدا ازجهان برود، پس او را پسری تنی‌زاده و هوشیار و پانزده ساله باشد. همان پسر را دودمسالاری به‌صورت طبیعی (است) (٦). آن که گمارده (است) آن (است) که پس از درگذشت کدخدای (کسی‌را که) به‌دودمسالاری سزاوارتر (است) و او را سالاران زمانه(به دودمسالاری) گمارند و دادستان (ـ حکم) او ازطریق گمارده شدن (است)؛(۷) (گماردن کس به)دودمسالاری در آن زمان(ضرور)باشد که مردی بهدین ازگیتی برود و زن و فرزند نابرنا و آتش بهرام در دوده (وی باشد). اگر نیز یکی ازاین مه هست، پس نیز (وجود دودمسالار) همانا ضرورت دارد، و او را (اگر) برادر انباز و پسر برنا و دودمسالار و ستر منصوب و پسر پذیرفته نیست، پس او را کسی که سزاوارتر (است)، به دودمسالاری باید بگمارند، (۸) آن (کس) به‌دودمسالاری سزاوارتر (است) که به‌آن (شخص) درگذشته نزدیک پیوندتر (باشد)، (۹) همی آن راکه خویشاوندتر (است)، برای دودمسالاری آن که درگذشته (است)، پیکار (ـ مجادله و دعوا) کردن و خواستن (آن)واجب (است)»[1].

اگر شخصی‌سزاوار دودمسالاری باشد و آن را ادعا نکند و به‌دست نگیرد در آن مورد گناهکار و مسئول خواهد بود و اگر دلیل قانع کننده‌ای نداشته باشد، با گناهکاری معزول خواهد شد وکسی که پس از وی بیشتر سزاوار است، آن را به عهده خواهد گرفت[2]. کسی که باید دودمسالاری را عهده‌دار شود، با بهانه‌هایی چون دوری از وطن نمی‌تواند از انجام‌دادن آن شانه خالی کند و باید به وطن بازگردد و یا کسی دیگر را به‌جای خود بگمارد[3]. ازجمله کسانی که می‌توانند به‌دودمسالاری برسند، همسری است که کدبانو پس ازمرگ شوهر خود اختیار کند:

«(٢٤) اگر پس از درگذشت کدخدا، پیش از آن که کسی سزاوار به‌دودمسالاری گمارده شود و (سمت) گماردگی را ستاند، کدبانوی دوده همسر[4] همی فراز

۱. روایت امیداشاوهیشتان، ص ۱۳ و ۱۴.
۲. همان، ص ۱۹.
۳. همان، ص ۲۱ - ۲۲، بند ۳.

4. gadar

گیرد جایز (است) (۲۵) که دودەسالارگمارده نشود، کدبانوی دوده همسر فرازگیرد و دودەسالاری به‌همسر واگذار شود. (۲۶) کدبانوی دوده نیز (که) همسر گیرد، با آگاهی و دانستن سالاران زمانه است، هنگامی که همانا (همسر) گیرد»[1].

این مرد را شوهر نمی‌خوانند و چون پسر کدبانو به‌پانزده سالگی رسد باید رضای خود را در برابر این ازدواج ابراز دارد[2].

وظیفه‌ای که بدین ترتیب برعهده دودەسالارگمارده قرار می‌گیرد، امری است که آن را با حقوق امروزی افراد نمی‌توان انطباق داد، زیرا ضرورت اداره‌شدن اموال خویشاوندان در روزگار ما ایجاد حقی‌قانونی برای افراد نیازمند نمی‌کند. دودەسالاری که این سمت را به او واگذار کنند، دارای حقوق و وظایفی است و در برابر آسیب و زیانی که ازسوی وی به‌اموال برسد، پاسخگو و مسئول خواهد بود[3]. این نوع وظایف و اختیارات و نیز گماردن دودەسالار برای آتش، همه یادگار رسوم و آداب باستانی آریایی است که به رغم پیدایش دین غیر خانوادگی و نیز وجود پرستشگاههای عمومی دور ده و شهر هنوز برجای مانده بوده، اما نقش و کارکرد خود را بتدریج از دست داده و معنای وجودی آنها به‌ابهام‌گراییده است. گاهی هم‌مراحل این تحول تدریجی در متون موجود انعکاس دارد.

یکی از مواردی که مراحل تحول نهادهای دینی و اجتماعی را در آن می‌توان دید، مفهوم مبهم و دشوار «ستر» است. ستر به‌معنای متولی و موتمن و وارث است و به کسی اطلاق می‌گردد که بازمانده و یادگار شخص متوفی باشد. آن اعتقاد مقدس عتیق که حیات اخروی نیاکان خاندان را وابسته به‌وجود فرزندان ذکور در خاندان می‌شمرد[4]، ظاهراً با دیگرگونی چندی در ایران‌بازمانده است:

داشتن فرزند را از شرایط گذر روان از چینودپل و رسیدن او به بهشت می‌خواندند هرگاه مردی پانزده‌ساله[5] بی‌پسر از دنیا می‌رفت، راهی‌برای باقی‌ماندن‌نام و نشان و «پیوند تن‌پسین» برای او وجود داشت و آن گماردن ستر یا فرزندخوانده

۱. همان، ص ۲۰، پرسش ۵، بند ۲۴ - ۲۶.
۲. مادیان هزار دادستان، ص ۲۶، سطر ۱ - ۵.
۳. همان، ص ۲۸، سطر ۱۵ تا ص ۲۹، سطر ۳.
۴. تمدن قدیم، ص ۳۷ به‌بعد.
۵. روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۱۸۲.

برای او در بامداد روز چهارم درگذشت بود. ستر «پل‌گذار» مردم است و «اگر فرزند نرینه بود بهتر، وگرفرزند نباشد و دختر باشد و یا پادشاه زن باشد پل‌گذار شود. پس آن زن را باید که شوی کند. اگر پسر زاید به‌شوی اول باید داد. وگر آن زن بمیرد یک ستر کردن آواید. وگر آن زن زنده باشد و شوهر نکند گناه‌کار باشد و به‌خویشان او واجب است که ستر با وی دادن»[1] در مادیان هزار دادستان در فصل ستری، زن چکر نیز می‌تواند این سمت را بیابد[2] و نیز این کتاب گماردن ستر را از ویژگیهایی می‌داند که بهدینان را از دیگران متمایز می‌گرداند[3]. حال آنکه در روایت امیداشاوهیشتان این ضرورت فراموش شده است[4]. با توجه به ضروری بودن پل‌گذار تاکنون و تأکیدی که بر حقوق و وظایف «زن ستر» در مادیان هزاردادستان می‌شود، چنین پیداست که ستر در عهد ساسانیان با پل‌گذار درمتون بعدی و نیزسنت زنده، تفاوت چندی دارد. آنچه در اینجا باید یاد شود، نقش و ارزش جنسیت در نهاد «ستری» است: هر زنی تنها یک بار می‌توانست ستر باشد، اما مردان بارها می‌توانستند به‌عنوان ستر برگزیده شوند. ظاهراً هرگاه مرد بالغی ستر بود، همو دودەسالار نیز بشمار می‌آمد، اما هرگاه زن به‌صورت طبیعی این سمت را می‌یافت، می‌بایست برای‌دودمان سالاری‌نیزبگمارند. مع هذا زن ستر دارای حقوق و اختیاراتی متمایز در مادیان هزاردادستان است[5].

اگر پسری خردسال در خانواده بود و سالاردودمان درمی‌گذشت، برای دودمه سالاری مردی معین می‌شد و طفل که ستر بود، در پانزده سالگی به‌سالاری دودمان می‌رسید. اما دختر یا زن تنها می‌توانستند پسری به‌دنیا آورند که ستر باشد و در پانزده سالگی دودەسالار شود.

برخی از وظایف و حقوق سالار دودمان، در مادیان‌هزار دادستان چنین است: می‌تواند سالاری دوده را به‌شخص مورد نظر خود دهد، که پسر پذیرفته و ستر

۱. همان، ج ۲، ص ۴۶۶.
۲. مادیان‌هزاردادستان، ص ۴۹، سطر ۲ و ۳.
۳. همان، ص ۶۰، سطر ۱۶ تا ص ۶۱، سطر ۱.
۴. روایت امیداشاوهیشتان، ص ۱ - ۳۰، پرسش ۸.
۵. مثلاً: مادیان هزار دادستان، ص ۵۰، سطر ۷ - ۱۲.
۶. مادیان هزاردادستان، ص ۲۶، سطر ۱۲-۱۰، ص ۲۶، سطر ۵-۷.

منصوب نام می‌گیرد، و خواسته و ثروت خود را، چنان‌که بخواهد تقسیم کند[1]، یا آن را برای روان خود وقف نماید[2]. زن در دودمان در سرپرستی او بود:

«پدر، سالاری دختر را جاودانه، و برادر، آن (= سالاری) خواهر را تا زنده (است) دارا (است و) بیگمان جایز (است که آن را به‌دیگری) دهد»[3]. «دادن سالاری به دیگری» در شرایط مساعد به‌معنای شوهردادن دختر است. بی‌رضای دختر ازدواج اوقانونی نبود، اما پس‌از ازدواج زن ملزم به‌اطاعت از شوهر است:

و آن زن را نه‌زن باید شمرد که فرمانبردار شوی نباشد، و سود و زیان و اندوه و رامش شوی را همچون آن (= سود و زیان و...) خویشتن نشمارد (و) با شوی هم‌سود و هم‌زیان نباشد، چه، او از هر دشمن بتر (است)[4].

زن و فرزند موظف به‌رعایت حرمت و فرمان اویند و این تکلیف در فصلی از مادیان هزاردادستان، به‌نام «در ناترس و آگاهی» مورد بحث قرار می‌گیرد[5]، و دربارهٔ «ترس آگاهی» زن پادشایی و زن چکر و دختر و پسر و بنده نسبت به پدرسالار و دودمان سخن می‌رود:

ناترس آگاهی این باشد (که) کار درستی که شوی او را فرماید، نکند و آن (= کار) بد را که نکردن گوید (= دستور دهد)، (انجام دهد) و (چون) هر (یک از آن) دو را به سه‌بار (تکرار کند، ناترس آگاهی) باشد[6].

---

۱. مثلاً: همان، ص ۲۰، سطر ۱۵ تا ص ۲۲، سطر ۱، بخش الف، ص ۲۴.
۲. همان، ص ۳۱، سطر ۸- ۱۵، ص ۲۹، سطر ۳- ۱۱، ص ۲۴.
۳. همان، ص ۲۸، سطر ۱۱ و ۱۲.
۴. [illegible] در کتاب متنهای پهلوی، ص ۷۹، بند ۱۱.
۵. مادیان هزار دادستان، ص ۴، سطر ۱۲ به‌بعد، بخش الف.
۶. همان، ص ۵، سطر ۶-۸، بخش الف.

ناترس آگاهی چون مورد اعتراف قرارگیرد و به‌صورت نوشته و مکتوب و «سخن‌نامه» درآید زن و نیز فرزندانی که پس از آن از وی زاده شوند، از خواسته شوی بی‌بهره خواهند ماند[1]، و زن چکر نیز از خواسته معهود محروم خواهد شد[2]. در دینکرد نیز می‌آید که امر «ناترس آگاهی» در بخشی مفقود از اوستا مورد گفتگو بوده است[3].

سالار دودمان مسئول اعمال و کردار زن و بنده خویش است:

زن و بنده همی در دید و بینش (= در مسئولیت) خدایگان و سالار (خویش است و چون) زخم یا ستمی کند، تاوان (آن) یک دوم (برعهده) خدایگان یا سالار (و) یک (سهم برعهده) آن کس (است) که‌گناه کرد[4].

دوده‌سالار مسئولیت تأمین معاش خانواده را نیز برعهده دارد و در فصل دیگری از مادیان هزاردادستان، دربارهٔ پرداخت هزینه زندگانی، یا «خورش و دارش» سخن می‌رود:

پسر تا برنا (= بالغ) شود (و) دختر تا شوی کند (و) زن تا زنده (باشد)، آن‌که پادشایی (است، هزینه) خورش و دارش (= خوراک و معاش) (آنان)، اگر از دارایی پدر فراهم کردن میسر باشد، از آن (= دارایی) پدر (باید تأمین‌شود)[5].

هرگاه پدر این هزینه را از دارایی پسر یا دختر یا زن خویش بردارد و خرج کند باید آن را باز پس دهد[6]. این هزینه باید از راه حلال تأمین شود و اگر جز

---

۱. همان، ص ۶، سطر ۱۴ تا ص ۷، سطر ۲ و ۷، بخش الف.
۲. همان، ص ۷، سطر ۱۷ تا ص ۸، سطر ۲، بخش الف.
۳. دینکردمدن، ص ۷۷۳، سطر ۲۰.
۴. مادیان هزار دادستان، ص ۱، سطر ۴-۶.
۵. همان، ص ۳۲، سطر ۱۲ و ۱۳.
۶. همان، سطر ۱۴، ص ۳۳، سطر ۱۶ تا ص ۳۴، سطر ۱.

این باشد موجب تباهی خاندان است[۱]. پرداخت هزینهٔ حلال برای زندگانی زن و فرزند «اشوداد» یا خیرات و نیکوکاری است[۲].

وی حق فروش آنان را نیز دارد، امادرصورتی که نتواندمعاش ایشان را تأمین کند و با فروش یکی، هزینهٔ زندگانی دیگران فراهم شود[۳]. اگر کسی به‌آنان تجاوز کند، تاوان این جرم به‌وی تعلق می‌گیرد[۴]. پدر شخصاً به هریک از اعضای خانواده به‌عنوان ارث، هرچه را بخواهد می‌تواند به‌بخشد. اما اگر وصیت نکند، «حصه فرزندان شاه زن، پسر را دو حصه و دختر را یک حصه، وگر فرزند چکرزن باشد، او را یک حصه و فرزند شاه زن را دو حصه»[۵] از اموال پدر ارث می‌رسید. سهم زن پادشایی در ارث همانند پسر پادشایی بود و زن‌چکر، ارتباط مالی با خاندان شوی چکرنداشت مگر بنا برپیمان و قراردادی معین و موعود.

در رم و یونان باستان، زنان حق حضور در دادگاه، حتی برای ادای شهادت هم نداشتند[۶]. ظاهراً در ایران نیز چنین بوده است: «و این سه را به‌عنوان گواه نباید پذیرفت. زن و کودك نابالغ و مرد بنده را»[۷]. اما از دینکرد هشتم برمی‌آید که در اوستای گمشده، مباحثی در بارهٔ زنانی که از «سالاری» مرد خارج بودند وجود داشته است:

> در بارهٔ شایسته بودن زن به‌گـواهی و داوری چون بر تن خویش‌سالار (و) پادشاه (باشد و چون) نیز به‌دستوری شوی (باشد) شایسته نبودن (وی)[۸].

برای زنی که درسالاری مرد باشد، در اوستا اصطلاح ratu.-stato ، و در

۱. دینکردمدن، ص ۵۵۵، سطر ۵- ۷ (کتاب ششم، شاکت، ص ۱۴۸).
۲. روایت پهلوی، ص ۱۲۶، سطر ۶-۸.
۳. مادیان هزار دادستان، ص ۳۳، سطر ۶-۹، و سطر ۱۳- ۱۷.
۴. زندگرد وندیداد، ص ۵۹۱ - ۵۹۲.
۵. روایت داراب هرمزدیار، ج ۲، ص ۴۶۶.
۶. تمدن قدیم، ص ۸۵.
۷. مینوی خرد، پرسش ۳۸، بند ۲۷، ترجمه مینوی خرد، ص ۵۶.
۸. دینکردمدن، ص ۸۰۷، سطر ۱۸.

پهلوی radan astayenid، برای زن بیرون از سالاری ratu. stato معادل anastayenid radan وجود داشت. درتفسیرپهلوی این دو اصطلاح می‌آید: «آن که در خانه پدران و شوی (است)» و «آن که (در خانه پدران و شوی نیست).» نیز زنی کـه از خانه پـدر بـه‌شوهـر داده شود یـا بیـرون از سالاری، بـا دو اصطلاح متفاوت نامیده می‌شده است[۱]. نیز از شباهتی که در دو نوع ازدواج کهن «خـودسرای زن» و «ایوکین» مطرح بوده است، استنباط می‌شود که گاهی زنان اختیارات و حقوقی مشابه دودەسالاری می‌یافته‌اند[۲].

رویهمرفته، از کتابهای پهلوی برمی‌آید که از اعتبار جنسیت مردانه و اقتدار کهن پدران در جامعه عتیق هندواروپائیان، در امپراتوری ساسانی چنان اثـری برجای بوده است که پسر زاده‌شدن را به‌صورت امتیازی برای فرد آدمی درآورد: انسان مذکر هم حرمت و مزایای حقوقی بسیاری را دریافت می‌کرد و هم مسئولیت تأمین معاش زن و فرزندان را بر عهده داشت. بدان‌گونه که زن بیوه مظهر بی‌پناهی و رنجوری بود[۳]. اما زن کوشا و هوشیار، با سودجستن از حق تملك و دارایی و کار، می‌توانست بـه‌یاری بخت و دانایی، جایگاه ارجمند و بلندی در جـامعه بیابد و بـه عزتی چندان رسد که به‌گواهی مدارك مکتوب، از آن پس زن زرتشتی هرگز توانایی برخورداری از آن را به‌چنگ نیاورد. زن در آن روزگار توان آن را داشت که مزایایی را با شایستگی ذاتی و کوشندگی از آن خود کند که مردان، خودبه‌خود، به‌محض مرد زاده‌شدن، امکان بهره‌مندی از آن امتیازات را می‌یافتند.

انواع ازدواج

شوهرکردن برای زن، بنابر قواعد دوران ساسانیان بـه‌معنای درآمدن از سالاری پدر یا برادر و رفتن به‌سالاری شوهر یا پدر اوست. اجـازه رسمی دودەسالار،

۱. وندیدادو زندآن، فرگر ۱۵، بندهای ۱۱، ۱۳، ۱۵؛ نیز:
Mansour Shaki, «The Sassanian Matrimanial Relations», *Archiv Orientalni*, 39 (1971), PP. 32, 23, 45.
۲. روایت‌امیداشاوهیشتان، پرسش ۴۲ و ۴۳ که در آنها اختلاف این انوع ازدواج مورد پرسش است، وگویا نوعی مقایسه میان آن دو مطرح است.
۳. اندرز آدرباد، بند ۹۰، کتاب متنهای‌پهلوی، ص ۶۵، سطر ۱۲- ۱۴.

نخستین عاملی است که نوع ازدواج را تعریف می‌کند، در وهلهٔ دوم، ازدواج زن برای بار نخستین و بعدی، تعیین می‌کند که ازدواج چه‌نوعی است. ازدواج می‌تواند واقعی باشد یا نمادین و آیینی. در شکل اخیر، پیوندی غیر واقعی و مبتنی به پنداشته‌هایی مقدس در میان است که تنها در چهارچوب همان تصورات باستانی درک آن امکان دارد. در متون قدیمتر، از ازدواج منقطع نیز سخن می‌رود، و نیز کنیزکانی که فرزند می‌آورند. نیز از آنجا که ازدواج را امری جاویدان تلقی می‌کردند، مفهوم طلاق به طرزی که اینک آن را می‌شناسیم، درک نمی‌شده است. به همین دلیل برخی از این انواع ازدواج تنها کاربرد واژه‌های آشنا با معانی متفاوت است و هرگاه تعاریف آن در پرتو معانی جدید، بی‌توجه به‌باورهای کهن، بررسی شود، چیزی جز ازدواج بار اول و بارهای دیگر نیست. در همهٔ آنها تک‌شوهری اصل قاطع است، ولی از تعدد زوجات، حتی به‌صورت دو زن پادشایی در مادیان هزار دادستان نشانهایی هست[1].

نوع نخستین ازدواج یا پادشازنی، همان است که تا به‌امروز دوام آورده است و در همان زمان نیز، بنابر شواهد و دلائل طبیعی، نوع اصلی بوده است. در آن، سالار دودمان موافقت می‌کرد که دختر خود را به‌شوهر دهد. پیمان میان داماد و پدر دختر بسته می‌شد. نمونه‌ای از وصف آن در پیمان کدخدایی[2] پهلوی برجای است: ازدواج، «اشوداد» یا امر خیر است. دختر برای نخستین بار ازدواج می‌کند و «ستر» یا «ایوکین» یا «دخترخواندهٔ» کسی نیست. رضای او در ازدواج شرط است[3] و پدر، که سالار اوست، با سه سخن یا سه قول، موافقت خود را با ازدواج اعلام می‌دارد. عروس می‌پذیرد که در زندگانی از زنی و یگانگی وفرمانبری و ترس آگاهی در برابر شوهر، و نیز از ایرانی[4] بودن و بهدینی باز نگردد. داماد نیز تعهد می‌کند که او را به‌عنوان زن گرامی، به‌عنوان کدبانو استوار دارد، و

۱. مادیان هزاردادستان، ص ۱، سطر ۲ و ۳، بخش الف.
۲. متنهای پهلوی، ص ۱۴۱ - ۱۴۳.
۳. مادیان هزاردادستان، ص ۳۶، سطر ۳ - ۵، ص ۳۶، سطر ۹ - ۱۶، خرده‌اوستا، ص ۳۵۳، ۳۵۴، یادداشت ۳، صفحه ۸۳.
۴. erih [illegible]
مردم همین سرزمین اطلاق می‌شده است، که احیاناً پیرو راه و روشی دیگر در زندگانی بوده‌اند، ← دنباله مطالب.

خوراک و پوشاک او را در آسایش فراهم گرداند و فرزندان وی را به‌پادشا فرزندی خود بشمارد. از بند هفتم پیمان کدخدایی برمی‌آید که داماد عروس را در درآمد[1] خود پادشاه می‌کرده است و معنای پادشاه دارای قدرت و اختیار و حق تصرف است: نیمی از دارایی خود را، که بر آن حق بخشیدن دارد، به‌وی می‌دهد و قرار می‌گذارد که نیمی را از هر چه در آینده به‌دست آورد، به‌صورت تقسیم‌ناشده[2] به همسر خود بسپارد و هرگاه خود زن یا کسی از سوی او آن را مطالبه کند، بی‌بهانه به‌وی بپردازد. گواهان این قرارداد را امضا می‌کرده‌اند.

در اینجا نوعی ازدواج مطرح است که در آن، زن به‌برابری و «انبازی» شوی می‌رسد و در مادیان هزاردادستان از آن یاد می‌شود. در قیاس با «اندرز گواه‌گیران»[3] فارسی می‌بینیم که شرایط ضمن عقد اینک بیان نمی‌شود و هیچ نوع مهری امروزه در کار نیست. ظاهراً این شرایط جزئی مرسوم از اصول ازدواج شده است. عروس با تواضع و سربلندی بیشتری به‌خانه بخت می‌رود. عملاً در دارایی شوهر سهیم است. در سالهای اخیر رسم وکالت پدر دختر — که تا دو سه دهه پیش جاری بود — رفته رفته منسوخ شده است. ازدواج رسماً پیمانی است ابدی که میان زن و مرد جوان و با امضای آن دو تن انعقاد می‌پذیرد. پدر دختر نخستین گواه از هفت مرد است که آن را گواهی و امضا می‌کند.

این ازدواج امری‌فرشکردی یا جاودان است[4]. زن و شوهر باید عهد کنند که هر کار و کرفه که ورزند، در آن هم بهره باشند[5]. اگر زن نتواند توبه کند، شوی می‌تواند به‌جای او این کار را انجام دهد[6]. آن دو باید بکوشند تا همراه یکدیگر نیکی ورزند و در زندگانی چنان بسر برند که در بهشت نیز بتوانند با یکدیگر باشند:

«نیز رأی و باور بر این داشتند که مردمان را چهار چیز بس نیکو (است).

1. windisn 2. abaxt

۳. جمله خرده‌اوستا، به‌اهتمام رستم‌موبد رشید خورسند و آموزنده ابن شیرمرد نوذر، چاپ بمبئی ص ۵۸.
۴. روایت امید اشاوهیشتان، ص ۱۱۱، سطر ۱ و ۲.
۵. صد در بندهش، فصل ۳۹، ص ۱۰۹.
۶. روایت پهلوی، ص ۱۶۴، سطر ۲.

این نیز ایدون (باشد): نام خویش و سخن خویش وکار خویش و زن خویش... و زن خویش (داشتن) این باشد که در هر (کار نیک و) اشویی (با او) همکامه (ـدارای رأی و آرزوی یگانه)(باشد)»[1].

«یکی این که مردی چون یشت کرده باشد و زن وی (یشت) نکرده باشد، بسیار واجب (است برای) زن یشت کردن یاگیتی خرید فرمودن؛ تا چنان که در گیتی، ایدون نیز در مینو، بیشتر به هم نزدیک باشند، و درهادخت (نسک) گوید که «زن ترس آگاه را همانند فرزند باید داشتن»[2].

چنین زنی بهترین یاور شوی خویش است، حتی اگر مرد، روحانی بزرگ یا زرتشتروتم باشد: «او، زرتشتروتم، را یاور پنج (است) : بزرگ‌سان و بزرگ ویس و بزرگ زند و شهریار، و نیز آن که زن خود (وی است)»[3].

اگر در زندگانی مرد زن را به‌نیکی و راستی هدایت نکند، در جهان دیگر، که زن پادافراه‌خواهد کشید، از شوهر خواهد پرسید که‌چرا او را آگاه نکرده است[4].

زن انباز می‌تواند در دارایی شوهر دخل و تصرف کند[5]. می‌تواند از مال وی به دیگران ببخشد و اگر مقدار این بخشش زیاد باشد، باید از شوهر اجازه بگیرد[6]. سهم او از ارث همانند پسر پادشایی است و نیز کابین او از آن باید پس از وام گزاردن پرداخت شود[7]. اگر فرزند نداشته باشد، همه میراث شوهر از آن او خواهد بود[8].

---

۱. دینکرد مدن، ص ۱۰۵، سطر ۱۹، کتاب ششم، شاکت، ص ۵۲، بند ۱۳۲.
۲. شایست‌ناشایست، فصل ۱۲، بند ۳۰، یشت کردن یکی از مراسم ضروری برای هر زرتشتی در دوران قدیم شمرده می‌شده است. گیتی خرید کردن عبارت است از سفارش دادن برای نیایش و ستایش به کسی دیگر است که آن را برگزار کند و در برابر آن پول دریافت دارد. هادخت نسک یکی از بخشهای اوستاست.
۳. شایست ناشایست، فصل ۱۳، بند ۴۴؛ Zaratustrom.
۴. ارداویرافنامه، فصل ۶۸، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۴.
۵. مادیان هزار دادستان، ص ۳۳، سطر ۹-۱۱، ص ۶، سطر ۱۴ تا ص ۷، سطر ۲، بخش الف.
۶. [illegible] پهلوی، ص [illegible]
۷. روایت داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۱۸۸.
۸. همان، ص ۱۸۷.

زن اگر ترس‌آگاه نباشد و ناترس‌آگاهی او مسلم بشود و شوهر کتباً گواهی بر آن بستاند، از دارایی همسر بی‌بهره‌خواهد ماند[1]. ناترس‌آگاهی زن، همانند بسیاری از امور اخلاقی در کائنات اثر می کند:

> به‌جهت استقرار سپندارمذ در زمین، هنگامی که دزد و ستمکار و مرگرزان، و زنی که در برابر شوی ناترس‌آگاه (است)، در جهان با گناهکاری بر (زمین) راه روند — (و) شوی ایشان (ـآن زنان) خویشکار (ـوظیفه‌شناس و صالح) و نیک (باشند) —، زلزله بیشتر می‌شود[2].

درباره ترس‌آگاهی و حرمت زن نسبت به‌شوهر بسیار غلوشده است و در فصل پنجاه و نهم از صد در نثر می‌آید:

> (۱) این که در دین اویژه مازدیسنان زنان را نیایش کردن نفرمودند (۲) که نیایش ایشان آن است که هر روز سه‌بار بامداد نماز پیشین و نماز شام در پیش شوهر خویش باز ایستد و دست به کش کنند و گویند که ترا چه‌اندیشه است تا من آن اندیشم. و ترا چه می‌باید تا من آن گویم و ترا چه می‌باید تا من آن کنم که فرمائی (۳) هرچه شوهر فرماید آن روز بر آن بباید رفتن (٤) و البته بی‌رضای شوهر هیچ کاری نکردن تا خدا از آن زن خشنود باشد (٥) چه خشنودی ایزد در خشنودی شوهر پیوسته است چه هرگاه که فرمان شوهر کار کنند در دین او را اشو خوانند و اگر نه او را جه خوانند[3].

مع هذا نه تنها کدبانو نیز همانند کدخدا با فره خاندان و پایندگی آن پیوستگی دارد، بلکه فرزندان نیز موظف به‌اطاعت و داشتن «ترس‌آگاهی» در برابر اویند[4] و

---

۱. ← ص ۷۸—۷۹.
۲. شایست ناشایست، فصل ۱۰، بند ۲۲.
۳. روایت پهلوی، ص ۱۲۰.
٤. ← ص ۷۴.

در کتاب حقوقی مادیان هزار دادستان، نقش فعال او را بخوبی می‌توان مشاهده کرد. او می‌تواند به‌هنگام مرگ خود، سالاری خاندان را به‌کسی که مایل باشد بسپارد[1]. سهم او از ارث شوهر همانند سهم پسرپادشایی است[2]، و حتی بنابر وصیت شوهر این حق از او سلب نمی‌شود[3]. اگر پس از مرگ شوهر و قبل ازگمارده شدن دوده سالار برای خاندان، همسری شایسته بگزینند، وی به‌دودهسالاری خواهد رسید[4]. اگر انباز شوهر باشد، برای فسخ آن پیمان انبازی، «سخن‌نامه‌ای» تنظیم می‌شده است[5]. فسخ این قرارداد، با طلاق دادن وی همانندی و یکتایی ندارد و مضاف بر آن است. هنگام طلاق رضا و «خرسندی» زن شرط اصلی است:

اگر گوید که پادشادختری را (که) به‌زنی من درآمده است و من با خرسندی‌دختر، دختر را از زنی‌هشتم(ــطلاق دادم)، مگرآنکه‌بدین آیین گوید، در غیر این صورت (بر) موافقت دختر چیزی آشکار نه (باشد)، پس‌مطلقه نشود (و) دختروآن مرد، زن وشوهر (می‌مانند)[6].

طلاق بی‌خرسندی زن، شرعی و قانونی نبوده است و حتی با وجود وصیت صریح شوهر ارزش اجرایی نداشته است[7]. دربارهٔ طلاق وشرایط آن درفصل سی‌و- چهار ازصد در بندهش می‌آید:

(۱) واندردین پیداست که دختر تا نه‌ساله نشود به‌شوهر نبایددادن و نامزد کسی نباید کردن (۲) و تا دوازده سال شود پس به‌شوهر باید دادن چه گناه باشد (۳) و هر زنی که چهار بار بگوید به‌شوهر خویش من ترا نخواهم و زن تو نباشم یک شبانروز هم برین سخن

۱. مادیان‌هزار دادستان، ص ۱۲ - ۱۵.
۲. همان، ص ۸۸، سطر ۷- ۱۳، روایات داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۱۸۸.
۳. روایت امیداشاوهیشتان، پرسش ۷، ص ۲۴ - ۳۰، بویژه ص ۲۷، بند ۶.
۴. ← مطالب پیشین.
۵. مادیان هزار دادستان، ص ۱، سطر ۱- ۹.
۶. همان، ص ۳، سطر ۱۱- ۱۴.
۷. روایت امیداشاوهیشتان، پرسش ۷، ص ۲۴- ۳۰، بویژه ص ۲۷، بند ۶.

باشد سرگرزان دوزخی باشد (۴) هر زنی که فرمان شوهر نبرد آنچه شوهر فرماید نکند او را بدان شوهر هیچ حقی و بهره نرسد که خواهد اگر نان و نفقه ندهد گناهش نباشد (۵) و چون زن مستور و کم سخن باشد فرزند نرینه بیشتر زاید (۶) باید که شوهر او را مانند فرزند دارد و هیچ فرقی نباشد (۷) و چون پسر سه‌بار جواب پدر باز دهد و فرمان پدر نبرد سرگرزان باشد کشتن واجب بود به‌دین (۸) و به‌دین مازدیسنان نشاید که زن رها کنند (۹) و طلاق نیفتد مگر به‌چهار چیز (۱۰) یکی آنکه بستره شوهر خویش ببرد و بی‌رسمی کند و ناشایستی ازو پدیدار آید (۱۱) و دوم آنکه دشتان پنهان کند و شوهر نداند (۱۲) و سیوم آنکه جادوی کند و آموزد (۱۳) و چهارم آنکه فرزند ازش نزاید (۱۴) دل زن خوش کند و به‌شوهر دهد و خویشتن زنی دیگر بکند به‌رضا و خشنودی یکدیگر (۱۵) اگر نه هیچ نشاید هشتن (ــطلاق دادن) و اگر دست باز دارند و بهانه ازین چهارگونه هیچ نباشد گناه‌کار و سرگرزان باشد (۱۶) و چون کسی زنی بخواهد و دست پیمان کند بعد از آن نشاید که آن‌پیمان بشکند (۱۷) هر وقت که آن زن را بدان، معنی غمی به‌دل رسد او را گناه باشد بادفراه به روان او رسد و سهر دروج خوانند[1].

دربارهٔ گناه سهر دروجی و برهم‌زدن ازدواج، در اوستا نیز مطالبی بوده است و در دینکرد هشتم از آن یاد می‌شود:

در باره گران گناهی(به) چندگونه، دروغزنی (ــ سهر دروجی کردن)، که چون (زن) با همداستانی (به‌شوهر)داده شد (و) پذیرش آشکار گردید، (سپس اگر) به‌مرد دیگری‌داده شود، چیست، در همان فصل[2].

در کتاب روایت پهلوی، این سهر دروجی در ردیف دیگر انواع پیمان‌شکنی

۱. صددربندهش، ص ۱۰۱- ۱۰۲؛ mihr - druj ـ گناه پیمان‌شکنی که ایزدمهر را می‌آزارد.
۲. دینکرد‌مدن، ص ۷۱۷، سطر ۱۶.

و نیز دزدی می‌آید و زن، اگر رضا به‌رها کردن شوهر اول و درآمدن به همسری مرد دیگر بدهد، و کسی که در این امر یاور وی و مرد دوم باشد، و نیز شوهر دوم، همگی مرگرزان‌اند[1]. چنین زنی شایسته مجازات و پادافراه دوزخی است[2].

ظاهراً شکستن پیمان متفاوت است با انعقاد قرارداد ازدواج منقطع و موقت که در مادیان هزاردادستان بـه‌آن اشاره می‌شود[3]. چنـین ازدواجـی، به‌قیاس با آنچه در شاهنامه[4] می‌آید، هم بایـد دست کم در آن از جهیزیـه زن خبری نباشد، و هم آن که به‌شیوه‌های جدید زندگانی جامعه ساسانیان باز گردد. شاید بتوان ازدواج منقطع را غیر آریـایی و رسمی از آن بومیان این سرزمین دانست که در تضاد با آثار بازمانده از ساخت خانواده و پدرسالاری دودمان و حقوق کهن آریایی و احکامی از این دست قرار می‌گیرد:

در جایی نوشته است که چون مرد زن را از زنی بهلد، مگر چـنـان (باشد که) آن زن را بر خویشتن سالار و پادشا (=صاحب‌اختیار) کند، در غیر این‌صورت اگر او را به‌سالاری به کس (دیگر) ندهد؛ آن زن (اگر) پس از آن در زندگانی آن مرد شوهر کرد (و) فرزنـد زاید، آن فرزند آن زن، آن (مرد) را متعلق (است) که آن زن را به‌آن آیین از زنی هشت(=طلاق داد)[5].

این‌گونه تعلق و خویشاوندی را باید بازمانده پیوندهای خویشی و حقوق و اختیارات خاندانهای گسترده و پـدرسالار در ادوار پیشین دانست که بـن و اصل آریایی دارد و به‌دوران پیش از هند و یونان و رم باستان ریشه می‌برد، نظیر دیگر این حکم هم هست:

اگر به‌زن گوید کـه ترا برخویشتن سالار و پادشا کـردم، (او را از

۱. روایت پهلوی، ص ۳۵، سطر ۱۰، به‌بعد.

۲. دینکرد مدن، ص ۵۰۸، سطر ۸.

۳. [illegible] مادیان هزاردادستان، ص [illegible]، سطر [illegible]، ص ۸۱، سطر ۷، تا ص ۸۸، سطر ۲.

۴. ← «نشانهای زن‌سروری...»

۵. مادیان هزاردادستان، ص ۳، سطر ۱۵ تا ص ۴، سطر ۱.

زنی) نهشته است، بلکه (او را) پادشایی (= اختیار) به‌شوهر چکر کردن داده باشد[1].

چنین مفاهیم و احکامی از دایره تصوراتی که به‌آن خو کرده‌ایم بسیار دور است و به‌جهانی دیگر از پنداشته‌های عتیق تعلق دارد. به‌همین میزان نیز می‌تواند مبدأ سوءتفاهم و تعبیر غلط و اعمال غرض شود. مع‌هذا، شوهر چکر کردن، چه در زمان زندگانی سالار دودمان و شوهر زن، و چه پس از مرگ وی، از مسائل مورد بحث حقوق آن روزگار است[2].

از مجموع مطالب بازمانده در این بـاره، ظاهراً چنین پیداست کـه گاهی منظور از آن ازدواج داشتن زن بنده یا پرستار به‌زنی است:

یکی این که ایشان را که چکر به‌زنی (باشد) و فرزند از او زاید، آن را که نر (است)، اگر هم[3] به‌پسری بپذیرد، نیکو (باشد) و آن که ماده (است، او را به‌فرزندی‌پذیرفتن) سودی نیست. چه (پسر) ستر شایسته (است)، و در (فرگرد) چهاردهم هوسپارم (نسک)، دستوران آموخته‌اند که «پسر من پسر تو نیز تواند بود و دختر من دختر تو نتواند بود»، و بسیارند که (با) این اندیشه ستر نگمارند که فرزنـد چکر را به‌پسری پذیرفته‌ایم[4].

ظاهراً پدر می‌توانسته است فرزند زن چکر را به‌فرزندی نپذیرد و فرزند کنیز

۱. همان، ص ۳. سطر ۱۰ و ۱۱.

2. Anahit Perikhanian, «On Some Pahlavi Legal Term,» Memorial Volume of W. B. Henning, London 1970, PP. 349 - 75; Mansour Shaki, «the Concept of Obligated Successorship in the Madiyan i Hazar Dadistan,» Monumentun H. Nyberg, Leiden 1975, PP. 227- 42

وندیداد و زندآن، فرگرد ۱۵، بند ۱۱، ۱۲، و ۱۵.

۳. واژه را صورت هزوارشی برای mad- مادر نیز می‌توان خواند و اگر درست باشد نشانی از [illegible]

سهمی بارز و در آیین کهن دینی آن جایگاهی شاخص و متمایز داشته است.

۴. شایست‌ناشایست، فصل ۱۲، بند ۱۴؛ فصل ۱۰، بند ۲۱.

متعلق به‌مادر بوده است. در دوزخ «ارداویرافنامه» مردی را می‌بینیم که «مادراندر» یا نامادری فرزندان و زن دوم داشته و فرزند خود را به‌فرزندی نپذیرفته است[1]. به‌نظر می‌رسد که به‌اعتبار همین نوع زن گرفتن، شوهر می‌توانسته است زن خود را به‌عنوان استعاری بنده و پرستار، و به‌مثابه چاکر محسوب دارد و او را به‌مردی دیگر بدهد. عملاً رفتار وی همانند طلاق‌دادن زن و ازدواج مجدد کردن است، اما با استفاده از اصطلاحات و سنن و روابط رایج زمان، «زن به‌چکری شوی پیشین، به‌شوی»[2] داده می‌شده است. و این ازدواج را چکر زنی یا چغرزنی می‌گفته‌اند. مرد نیز شوی چکر و فرزندان آنان نیز چکر نام می‌گیرند. ظاهراً اطلاعات مختصر و پراکنده‌ما از این نوع ازدواج به‌ادوار تاریخی و شرایط اجتماعی گوناگون بازمی‌گردد: مثلاً کرفه پسرپادشایی به پدر پادشایی تماماً می‌رسد، اما در مورد چکری، این میزان یک‌چهارم است. قول دیگر هم هست که می‌گوید تمام آن کرفه به‌پدر چکر خواهد رسید[3]. یا همانند آنچه در پادشا زنی هست، اگر کسی به‌زن چکر تجاوز کند، تاوان آن را به‌شوهر چکر باید بپردازد[4]. زن چکر را جز با اجازه سالار خود از جای او نمی‌توان دور کرد[5]. او بر دارایی شوهر حقی نداشته است مگر بنابر قرارداد و پیمان[6]. کاربرد مهم این شیوه ازدواج، بویژه در ادوار متأخر که ساخت خانواده دیگرگون شده بوده است، در هنگامی است که شوهر بمیرد و زن برای بار دوم ازدواج کند[7]. ظاهراً چون ازدواج نخستین پادشایی و فرشکردی است و در جهان دیگر نیز ادامه می‌یابد، بار دوم زن باز به‌عنوان استعاری چکر، زن مرد

۱. «ارداویرافنامه»، فصل‌های ۴۲ و ۴۳؛ در «مادیان هزاردادستان»، ص ۱، سطر ۲- ۴ می‌آید: گویند که تا پادشاهی بهرام، مردمان را آن بندگانی متعلق بود که از پدر (بنده) زاده شده بودند، نه آنکه از مادر. (از) این روی (است) که شوسیانس (= نام یکی از صاحبان فتوا) گفته است که بچه از آن پدر (است) و اینک گویند که (بچه از آن) مادر (است).

۲. «روایت داراب هرمزدیار»، مثلاً: ص ۱۸۲، سطر ۸، ج ۱؛ ص ۱۸۶، سطر ۱۶.

۳. «روایت پهلوی»، ص ۱۶۴، سطر ۷.

۴. «زند فرگرد وندیداد»، ص ۵۹۱، سطر ۶ و ۷.

۵. همانجا، سطر ۹ - ۱۰.۳

۶. «روایت امیداشاوهیشتان»، ص ۲۹، بند ۱۱.

۷. «روایت داراب هرمزدیار»، مثلاً: ص ۱۸۲، سطر ۸، ج ۱، ص ۱۸۶، سطر ۱۶.

دیگری می‌شود. همین امر دربارهٔ دختری که‌ستر و ایوکین باشد نیز معمول بوده‌است[1].

گفته شد که یکی از معیارهای تعریف ازدواج در آن دوران، اجازه پدر یا سالار دودمان بوده است و تنها با اجازه سالار ازدواج فرشکردی امکان دارد[2]. اما نوع دیگری از ازدواج نیز قانونی بوده است که در آن اجازه سالار دودمان مطرح نیست و برای دختری که دست‌کم پانزده ساله باشد، مجاز است. پسندیده نیست و چون دوده سالار دخالت رسمی برای تأمین شرایط مناسب زندگانی دختر ندارد، دشواری بسیاری در میان است:

(۲) خودسرایان / خودسرای گزارش می‌شود (به) پیوند جداگانه، و آن باشد که چون مردی را دختر برناست و پدر (برای) در خانه نگاهداشتن (او) گناهکار (است) و زن جز به‌دستوری پدرسالاری فراز گیرد و زن وی شود؛ آن زن خودسرایان خوانده می‌شود. دستمزدی که او را باشد نیز از آن سالار زن نه (باشد) و (هزینه) خوراك و جامه را (چون) از او ستانند، جایز (است) و (چون) پسری زاید (و) به‌برنایی رسد، او را سالار زن کنند: چون پسری زاید (و پسر) به‌برنایی آمد، زن را اندر سالاری آن مرد به‌پادشایی زنی او به پادشایی باید داد. پسر (و) دختر (که) در پانزده سالگی آن پسر زاده شوند همگی پسر و دختر آن پسر باشند (و) آن پسر را پسری کس نیست[3].

دختر اگر بواسطه کوتاهی پدر (شخصاً) همسر اختیار کند، (هزینه) خوراك و معاش را، اگر از دستمزد خود (دختر) هست، از دستمزد خود، و اگر او را دستمزد خویش نیست، از آن (= دستمزد) پدر خواهد بود[4].

این ازدواج قانونی است و با رابطه جنسی غیرقانونی و حاملگی از طریق آن

۱. ← ص ۹۲.

۲. زند فرگرد وندیداد، ص [illegible]، سطر [illegible].

۳. «روایت امیداشاوهیشتان»، ص ۱۶۱ - ۱۶۲.

۴. «مادیان هزاردادستان»، ص ۳۲، سطر ۱ - ۳.

متفاوت است. زنی که بی‌شوهر حامله شود و بزاید نیز فرزندش باید مورد مراقبت و محبت قرار گیرد. کودك را قانوناً مرد و خاندان او باید نگاهداری و سرپرستی کنند. درصورت پدیدار نبودن آنان، پدر و برادران زن موظف به‌سرپرستی‌و مواظبت زن و فرزند اویند. سقط جنین گناه بزرگی است که حتی در این مورد نیز جنایت بشمار می‌رود. طفل از پدرارث می‌برد، حتی اگر وی درگذشته باشد و میراث تقسیم شده باشد: باید آن را از نو جمع کرد و تقسیم کرد[1].

آخرین نوع ازدواج مورد گفتگو، ازدواج نمادین و آیینی است. در مقدمه پیمان کدخدایی پهلوی اعلام می‌شود که عروس را ستری یا ایوکینی[2] کسی نیست و این شرط برای درآمدن زن به‌پادشا زنی مرد ضرورت داشته است و اگر دختری که ستر باشد به‌پادشازنی مردی درآید، گناهی بزرگ است. به‌دلیل تکیه سنگینی که بر حفظ نام و نسل ذکور در جوامع و خاندانهای کهن می‌شد، هرگاه ستر حقیقی، یا فرزند نرینه برای خاندان وجود نداشت، می‌کوشیدند تا راهی برای رفع این کمبود بیابند. یکی از آنها اختیار زنی به‌عنوان ستر بود که از وی فرزندی به‌نامگانه شخص زاده شود[3].

همسر پادشایی شخص متوفی ستر طبیعی وی بشمار می‌رفت و نیز زن چکر می‌توانست این نقش را بر عهده گیرد[4]. هرگاه زنی دیگر این سمت را می‌پذیرفت، تن به‌ازدواجی نمادین با شخص متوفی در می‌داد، و همسر پادشایی وی شناخته می‌شد. فرزندان زن نام همان مرد را می‌گرفتند و وی به‌عنوان چاکری آن شوهر پادشایی،می‌توانست با مرد دیگری ازدواج کند: این‌شوهر واقعی، شوهرچکر وی نامیده می‌شد و او زن چکر آن مرد. زنی که چنین امری را می‌پذیرفت، می‌بایست پسری به‌نامگانه آن شخص متوفی متولد کند و هرزن یکبار می‌توانست ستر شود:

ستری ایدون باشد که چون مردی بهدین درگذرد... (و از) خویشان آن درگذشته جانشینی (برای او) تعیین کنند، ستر خوانده می‌شود...

۱. زند فرگرد وندیداد، ص . ۶، سطر ۱ تا ص ۲ . ۶، سطر ۳.
۲. پیمان کدخدایی، بند ۲، ص ۱۲۱.
۳. ← ص ۷۶—۷۷.
۴. همانجا.

که برای او نامگانه و پیوند پدید آورد و خواستهٔ (او را) نگاهداری کند[1].

این رسم که ریشهٔ آن با ساخت خاندان در دوران باستانی هماهنگی داشت و هنگام دیگرگون شدن آن ساخت عتیق، رفته رفته نقش خود را از دست داد و صورت بازمانده آن دستخوش ابهام گشت. پنداشته مقدس کهنی که بقای خاندان و دودمان را ضرور می‌دانست، برجای ماند و اینک رسم پل‌گذاری در جای آن معمول است.

یک مورد خاص از ستری، «ایوکینی»[2] نامیده می‌شد. کلمه ایوکین صورتی تصحیف یافته از عبارت اوستایی yo he pascaeta است، یعنی «آن کس که پس از اوست». اصطلاح شده است برای دختری که برای پدر یا برادر خود نقش زن پادشایی را بر عهده می‌گیرد: تا پسری بزاید و به‌نام آن مرد خوانده شود و از انقطاع نسل وی‌پیشگیری کند:

(۲) ایوکین آن باشد که چون مردی درگذرد و او را زن (یا) فرزند پادشایی و پسر پذیرفته (نیست)، جز دختری که شوی نکرده است، دیگری او را نیست، و او (ـ آن مرد) را ستر منصوب و برادر انباز نیست، (پس) آن دختر ایوکین پدر (است و) چنان باشد چونان که زن‌پادشایی‌پدراست. (۳) (او را) کسی به‌پادشایی‌زنی کردن‌وداشتن جایز نه (باشد). پسر و دختری که از او زایند (در حکم) فرزند پادشایی پدر باشد[3].
(۳) ...(اگر) برادر را که (هنگام) رفتن‌ازجهان، زن و فرزند پادشایی یا پسر پذیرفته یا ستر منصوب است، همان دختر (ـخواهر وی) به پادشایی زن همان شوی‌است (ـ می‌ماند) و او را ایوکینی و ستری

۱. دادستان دینی، پرسش ۵۵، با استفاده از آوانویسی و ترجمه منصور شکی، ص ۳۲۶؛ و نیز ←
Mansour Shaki, *The Sassanian...* pp. 222 [illegible]
2. ayokenih
۳. روایت امیداشاوهیشتان، پرسش ۴۴، ص ۱۶۳.

کس دیگر نباشد. اگر او (ـ برادر) را زن و فرزند پادشایی، پسر پذیرفته ،ستر منصوب یا گمارده نیست، (و) همان دختر به‌ایوکینی، ستر برادر ایستاد (ـ منصوب شد) او را پادشایی زنی همان شوی، (دیگر) نیست. پسری که از او زاده شود، در دودمان همان برادر زاده شده است. (٤) اگر همان مرد که او را شوهر است رضا دهد که همان زن‌را به‌زنی داشته باشد، پس او را به‌ایوکینی برادر، زن باید کردن. زن را نیز تن به‌زناشویی داشتن، بلا برحکم دین درست باشد. اگر جز این (کنند)، درست نیست، زیرا هم مرد و هم زن را بـه پادشایی زنی (ـ ازدواج پادشایی) داشتن جایز نه (باشد). (٥) و اگر داند که به‌پادشایی زنی داشتن مجاز نه (باشد) و به‌پادشـایـی زنی دارد، در جـای (ـ فـوراً) تنافـور گناه (است) و در طول سال سرگرزان. (٦) همی چون بداند که به پادشایی زنی داشتن مجاز نه (باشد،) و او را به‌زنی دلپسند (باشد) و پس او را در زمان (ـ فوراً) به‌ایوکینی برادر و چکرزنی زن باید کردن و به‌ایوکینی برادر باید داشت. (در این‌صورت) ازگناه زیر نوشته دور (خواهد بود)[1].

ایوکین می‌تواند تک دختر یا یکی از چند دختر خانواده باشد[2]. تدبیری نظیر همین در هند و یونان و رم باستان نیز اندیشیده شده بود و درآنجا هم اجرا می‌گشت[3]. ظاهراً به همین شکل است که از ایرج پیوند می‌رود و از دختری که پس ازمرگ او به‌دنیا می‌آید، نسل وی درجهان باقی می‌ماند.

کار و مشاغل زنان

در جامعهٔ طبقاتی آن روزگار، کـار فـرد به‌طبقه وکاستی بازمی‌گشت که وی درآن تولد یافته بود. دراوستای متأخر جامعهٔ ایرانی به‌سه طبقه روحانیان و جنگیان

۱. همان، ص ۳ـ ۴، پرسش ۱.
۲. روایت داراب هرمزدیار، ج ۱، ص ۱۸۴.
۳. تمدن قدیم، ص ۶۸.

وکشاورزان تقسیم می‌شود و یک بار نیز از طبقهٔ چهارم، صنعتگران، نام بـه‌میـان می‌آید. درعهد ساسانیان جامعه به چهار طبقهٔ روحانیان و جنگیان و دبیران و تودهٔ مردم بخش می‌شد که مشتمل بر صنعتگران در شهر و روستاییان در ده بود. گروه دیگری ازاشراف نیز بودند که درمرتبه‌ای بالاترقرار داشتند[1]. ظاهراً دربارهٔ همین گروه یا مقلدان ایشان است کـه در نـامهٔ تنسر می‌آید: «و اشراف به‌لباس‌و مراکب و آلات تجمل ازمحترفه و مهنه ممتاز گردند، و زنان ایشان، همچنین ، به‌جامه‌های ابریشمین، و قصرهای منیف و رانین، وکلاه و صید و آنچه آیین اشراف است»[2]. زنان دیگر، به‌فراخور طبقهٔ خویش، طبعاً به‌کارهای خانه و مزارع و احیاناً کارگاه اشتغال داشته‌اند.

تنی چند از زنان خاندان شاهی درآن روزگار بر تخت سلطنت نشسته‌اند و یا نام بانوانی امیر و بلندمرتبه، چون دینک و شاپوردختک، درتاریخ برجای است. گاه ساختن شهری به‌آنان نسبت داده می‌شود: ون بلاشان، که به‌زنی کیقباد درآمد، شهرستان ون را ساخت[3]. همای چهرآزاد شهرستان توگ[4]، و شیشیندخت یـهودی، زن یزدگرد اثیم و مادر بهرام گور، شهرستان شوش و شوشتر را بنا نهادند[5]. در یادگار زریران وعده همسری زیباترین این زنـان، یعنی همای، دختر گشتاسب‌شـاه، و بهستون، دختر ارجاسب‌شاه هیون، به‌مردی داده‌می‌شود که در جنگ سخت برای کشور خود پیروزی به‌دست آورد[6].

در نزد روحانیان، به‌دلیل وجود تابوهای سنگین در دشتان و زایمان، طبعاً امکان آموختن علم دین برای دختران و زنان محدود می‌شد و این مضاف برتسامح درآموزش آنان می‌توانست باشد. مع‌هذا، احتمال آن هست که بسا نظرات سنجیده و صائب، یـا خطا کـه اینک در دست است، از آن زنانی دانشمند و صاحب رأی باشد و به‌دلیل نبودن سنت ذکرنام اندیشمندان، چه مـرد و چه زن، از یاد رفته

۱. آرتورکریستین‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۱۸- ۱۱۹، نیز ← مطالب پیشین ص ۷۱.
۲. نامهٔ تنسربه‌گشنسب، به‌تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۶۹.
۳. شهرهای ایران، (کتاب متنهای پهلوی، ص ۱۸ـ ۲۴)، بند ۵۷.
4. tawag
۵. شهرهای ایران، بند ۴۵ و ۴۷.
۶. یادگار زریران (کتاب متنهای پهلوی، ص ۱ـ ۱۶)، بند ۷۷ و ۹۷.

است. همین فراموشکاری بیگمان در طبقهٔ صنعتگران و هنرمندان رسم بوده است و بی‌تردید بسیاری از آثاری را که تاکنون از دل خاك بیرون می‌آید، تماماً یا بعضاً، زاده نیروی خلاقیت زنان آن روزگار باید دانست: تاریخ نه نام مردان را به‌یاد می‌آورد و نه نام زنان را!

در بهشت ارداویراف، به‌زنانی که آفرینش هرسزدی را، آب و آتش و گیاه و گوسفند را حرمت و پرهیز کردند و بزرگ داشتند، برخورد می‌کنیم[1]. نمونه‌ای از این زنان نیرومند و پرورنده گیاه و گوسفند را در کارنامه اردشیر بابکان می‌بینیم:

(۱)... روزی شاپور اردشیران... به‌آن ده آمد که کنیزك (ـ دختر مهرك نوشزاد) در آن بود (۲) قضا را کنیزك در سر چاه بود و آب همی‌کشید و چهارپایان را آب همی داد (۳) (و) برزیگر به‌کاری شده بود (٤) کنیزك چون شاپور و اسواران را دید، برخاست و نماز برد و گفت که درست و خوش و با درود آمدید، بفرمایید نشستن، چه، جای خوش و سایه درختان خنك وهنگام گرما (است)، تا من آب برکشم و خود و ستوران آب خورید! (٥) شاپور ماندگی و گرسنگی را و تشنگی را، خشمگین بود وبه‌کنیزك گفت که اما، (ای) جه پلید، آب تو ما را به‌کار نیاید! (٦) کنیزك به‌تیمار شده و به‌گوشه‌ای نشست (۷) شاپور به‌اسواران گفت که دلو به‌چاه افکنید وآب برکشید... (۸) اسواران... برکشیدن نتوانستند(۱۰) شاپور... گفت که برشما شرم و ننگ باد که از زنی ناتوانتر و بی‌هنرترید (۱۱) و رسن از دست اسواران ستد و زور به‌رسن کرد و دلو از چاه برکشید (۱۲) به‌زور و هنر و نیروی شاپور کنیزك را شگفت آمد (۱۳)... آفرین کرد و گفت انوشه باشید، شاپور اردشیران، بهترین مردان![2].

این نیروی بدنی شگفت، که تنها زورمندترین مردان از آن برخوردار است و

۱. ارداویرافنامه، فصل ۱۳، ص ۲۵۹ پژهشی در اساطیر ایران (وصفی همانند این در هادخت نسك، فرگرد ۱، بند ۶ می‌آید).
۲. کارنامه اردشیر بابکان، دکتر بهرام فره‌وشی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۰۵- ۲۰۶.

چندان متمایز است که مایه شناخته شدن او می‌گردد، تعلق دختر مهرك نوشزاد را به‌طبقهٔ ممتاز و عالی می‌رساند. اما، خود نشانه و قرینه‌ای است که نیرومندی‌تن ویژگی پسندیده‌ای برای زنان آن دوران بوده است و همین امر گواه بر رنج سختی است که آنان در مزارع متحمل می‌شده‌اند.

درکنار زنانی که به‌کار دشوار کشتزار وصنعت یا کار سهلترخانه‌می‌پرداختند از بردگان نیز باید سخن گفت. در مادیان هزار دادستان در بارهٔ زنان برده اشاراتی هست: برده آبستن اگر فروخته شود، فرزند او نیز فروخته شده است[1] و اگر بنده آزادگردد، فرزندش هم آزاد شده است[2]. از درآمد و دستمزد بندگان نیز سخن در میان‌است[3]. و بنده را گاه به‌آتشکده می‌بخشیدند و فرزندان‌آنان نیز درخدمت‌آتش باقی می‌ماندند[4]. آن رهی که پاسخگوی‌پرسشهای خسرو قبادان است، از آوازخوش کنیزك چنگ‌سرای سخن می‌گوید[5] و نیز ازکنیزك اردوان خبر داریم که محبوب و مورد اعتماد او بود، اما با اردشیربابکان گریخت[6]. وجود این بردگان نشانهٔ یك رشته فعالیتهای زنانه در درون جامعهٔ آن روزگار است که‌چندی و چونی آنها برما روشن نیست.

می‌توان پنداشت که درآن جامعهٔ باستانی نیز، همانند موارد مشابه، زن در اقتصاد خانگی نقش قابل ملاحظه و حساسی داشته است و پس از فراغت ازکار زادن و پروردن فرزندان و کارهای خانه، می‌کوشیده است تا سهمی هم در تأمین مایحتاج خانواده برعهده گیرد. در وندیداد، فرگرد ۷، بندهای ۲۰ و ۲۱، و تفاسیر آن[7]، سخن از زن ریسنده‌ای است که با دوك کار می‌کند. با این قیاس، چنان که انتظار می‌رود، می‌توان دریافت که یك‌رشته‌فعالیت آرام‌ومستمر زنان در خانه‌انجام

۱. مادیان هزاردادستان، ص ۴۰، سطر ۱۷.
۲. همان، ص ۱، سطر ۶و ۷.
۳. همان، ص ۲، سطر ۱۶و ۱۷.
۴. همان، ص ۱۰۱، سطر ۸- ۱۱.
۵. خسروقبادان ورهی، بند ۶۳.
۶. کارنامه‌اردشیربابکان، ص ۱۷۶- ۱۷۹.
۷. مثلاً: زندفرگرد وندیداد، ص ۴۷۷، سطر ۱۴.

می‌گشته‌است. مع‌هذا برای زن دست‌کم دو اصطلاح Kar-windisn[1]، Kar-kunisn[2] به‌کار رفته است که معنای آنها دستمزد و دسترنج است. این مفهوم با واژه «کار» ساخته شده است و نسبت به‌اصطلاح windisn که معنای مطلق درآمد دارد، اخص است. به‌این معنی که زن می‌توانسته است درآمدی مستقل از شوهر داشته باشد[3] و نیز بنابر شرط ضمن عقد خویش، در درآمد شوهر سهیم گردد، اما با سود‌جستن از نیروی کارخود هم‌می‌توانسته است‌دستمزدی به‌چنگ آورد. امکان‌داشته است که این دستمزد را به‌شوهر خود بدهد یا ندهد، و در هنگام طلاق گرفتن، این امر مطرح می‌شده است[4].

بخش مهمی از کار زن که مزد به‌آن تعلق می‌گرفته است، باید بویژه از قبیل کارهای زنانه باشد، که در رأس آنها دایگی قرار دارد. سپردن طفل به‌دایه رسم بوده است: «چون فرزند آورند آن بهتر که به‌دایه بدهند نیکو»[5]. این دایه باید چنان‌کودك را شیر بدهد که به‌طفل خودش آسیبی نرسد، وگرنه سروکار او بسا شکنجه‌های دوزخی خواهد بود[6]. کار زنانه دیگر یاوری به‌زائو است:

> این نیز که زنی را که زاید، ده زن برای یاوری کردن (با او) باید (حاضر باشند): پنج زن را در مورد گاهواره باید کار فرمود، و یک زن پذیره شانه‌راست، و یك (زن‌پذیره) شانه‌چپ کردن، یك‌زن‌دست بر گردن او افکندن، و یك زن میان (= کمر) او را گرفتن، یك زن چون‌کودك زاده شود، او را برداشتن و ناف بریدن (و به‌هنگام‌تولد کودك) آتش را باید بلند کرد[7].

دست‌کم، یکی دو نفر از این ده زن منطقاً باید تبحری در کار خویش داشته

---

۱. مثلاً: مادیان هزاردادستان، ص ۲، سطر ۱۴و ۱۵.
۲. مثلاً: روایت‌امیداشاوهیشتان، پرسش۴۳، ص ۱۶۲، سطر ۱.
۳. مثلاً: مادیان هزاردادستان، ص ۱، سطر ۶- ۱۲، بخش الف.
۴. مادیان هزار دادستان، ص ۲، سطر ۱۴، ۱۵.
۵. صددربندهش، فصل ۸۶، بند ۲.
۶. ارداویرافنامه، فصل ۸۷، ۹۴، ۹۵، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۹- ۲۸۰.
۷. شایست‌ناشایست، فصل ۱۰، بند ۱۵.

باشند و قابله به‌شمار آیند. چون موبد چیره‌دستی که در زادن رستم، رودابه را یاری می‌کند آیا اینان هم پزشك بوده‌اند: داروپزشک و کاردپزشك؟ آنچه می‌دانیم ذکری از پیرزن داروشناسی است که با گیاهانی سهلك به‌سقط جنین کمك می‌کرده است و وندیداد به‌تقبیح کار او می‌پردازد[1]. این تعبیر صورت منفی از وجود مهارت درمانی و پزشکی در نزد زنان است. هنری که پیرزن وندیدادی برای عرضه داشته است، شباهتی به‌حرفهٔ زنی دوزخی دارد که ارداویراف او را می‌بیند:

> آنگاه‌روان‌زنی را دیدم که پستان (وی را)سوزنند و شکم(او) دریده بود و روده‌ها به‌سگان‌داده می‌شد. پرسیدم که «این زن چه گناه کرد؟» سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که «این روان آن دروند است که به‌گیتی زهر و آب روغن افسون شده داشت و نگه‌داشت و به‌خورد مردمان داد»[2].

عمل این زن شاید نوعی جادویی بوده است و هم با جادوگران و پرسیداران جادویی، که از جمله ساکنان پابرجای دوزخ اردویرافاند، و نیز با «پزشك ترین جادوگران» در گزیده‌های زادسپرم از یک رسته بوده‌اند[3]. هرگاه جادوگری چنین کسانی ثابت می‌شد، مجازات می‌گشتند[4]. صورت مثبت این هنر در کارنامه اردشیر بابکان، در صحنه پدیدار آمدن «زن ده» دیده می‌شود که توفیق و کامیابی اردشیر را به‌هنگام گریز، به‌او مژده می‌دهد[5].

جه نامبردار دیگری از باشندگان دوزخ، روسپی است. جه روسپی بخوبی با زنی که به‌شوهر خیانت کند، همانند گرفته می‌شود و از جمله مواردی که این کار زشت را تقبیح می‌کند، در شصت‌و هفتم از صد در نثر است:

---

۱. وندیداد، فرگرد ۱۵، بند ۱۲ و ۱۴، و نیز زندفرگرد وندیداد، ص ۱۰۶، سطر ۱- ۸.
۲. ارداویرافنامه، فصل ۸۴، دکتر بهار دربرابر «زهروآب روغن افسون شده» در ترجمه زیر نوشته«زهرو مایع افیون» ترجمه کرده‌اند، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۸.
۳. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۲، نیز ← مطالب پیشین.
۴. مادیان هزاردادستان، ص ۳۸، سطر ۱۲- ۱۶، بخش الف، و جز آن.
۵. کارنامه اردشیربابکان، ص ۱۷۹، بند ۱۸.

(۱) این که عظیم زنان را پرهیز باید کردن از روسپی کردن (۲) که در دین به پیداست که هرزنی که با مرد بیگانه بخفت او را جه باید خواند و جزای تقصیر آن است که با همه جادوان و گناهکاران یکسان باشد (۳) در زندجد دیوداد گوید که هرزنی که با دو مرد بیگانه گرد آید برمن که اورسزدم رنج است (٤) چـه اگـر در رود آب نگاه کند بکاهانـد و اگـر در دار و درخت نگاه کند بر درختان کـم شود و اگـر بـا سرداشو سخن گـویـد خره و پـاکی سردم بکاهاند (٥) زرتشت از اورسزد پرسید برای او چه باید (٦) دادار اورسزد گفت که او را زودتر بباید کشت که از اژدهـا و دد و همه دام و دد زیراکه او در دام (ــ آفرینش) سن زیانکارتر است (۷) پس چون چنین است زنان را خویشتن عظیم کوشش باید داشتن تا بـر شوهر خویش حرام نشوند (۸) که هرگاه چهار بار تن بهدیگر کس بدهد بعد آن چندان بهخانه شوهر بود حرام باشد نونو گناه بارِوانش میافزاید[1].

مع هذا، «زنی که خودروسپی باشد»، مورداشاره قرارگرفته است[2]. هماغوشی با آنان قبیح و گناهی درخور پادافراه است، و بـا غلامبارگی و هماغوشی بـا زن دشتان در یک ردیف میآید و اباورن مرزشنی[3] خوانده میشود[4]. دو گناه آخـر موجب نابودی نطفه[5] میگردد که گناهی مشخص است[6]. بهدلیل گناه بودن نابودی نطفهٔ مردان است که لواط با زنان نیز همانند یک رشته هماغوشیهای ناقص و غیرطبیعی همه گناهآلود و نادرست است، و نیز استمناء[7]. اما جه روسپی امکان آمیزش

۱. صددرنثر، ص ۴۸، نیز برای تفصیل بیشتر ← زندفرگرد وندیداد، ص ۶۱۹، سطر ۱۴ به بعد.
۲. زند فرگرد وندیداد، ص ۵۹۵، سطر ۸و۹.
3. abaron marzisnih
۴. مثلاً: دستنویس MU29، ص ۹۵، سطر ۱۶و ۱۷.
5. suhr winahisnih
۶. «روایت پهلوی»، ص ۳۴، بند ۴.
۷. زندفرگرد وندیداد، ص ۵۹، سطر ۱۲ تا ص ۵۹۱، سطر ۶، ص ۶۱۷ سطر ۱۴و ۱۵، ص ۶۱۹، سطر ۲- ۴.

نطفهها را[1] فراهم میکند[2] و نیز بهجنین آسیب میرساند:

(٥) روسپیبارگی بس گونه، (و برخی) گرانتر است.(٦) آن که کم گناهتر، آن (است) که در همان دشتانماه هماغوشی با مرد دیگراورا نبوده باشد و هم (آن که) جه آبستن از مرد دیگر، (ویا) او را شوی نباشد. اگر از این سه، نیز یکی در او نیست، چون با او هماغـوشـی کند، هماغـوشی کننده را شصت استیر گناه (است). (۷) پس اگـر با او در همان دشتانماه مرد دیگری هماغوشی کند،از هماغـوشـی (کس) دیگر، هماغوشی کننده رادست کم یک تنافور گناه (بر ذمه باشد). (۸) اگر آبستنی باشد و با او مرد دیگری هماغوشی کند و از هماغـوشی (کس) دیگر آبستنی او تباه شود، هماغوشی کننده سرگرزان است (۹) (و) اگر در زمان (ــ فوراً) آبستنی تباه نشود، اما آن را گزند بر رسد، پس او (ــ مرد) را دو تنافـور گناه (است). (۱۰) و اگر فرزند زاید و او را از آن هماغوشی ناتوانی (و) نقصان بر تن همان زاده آمده باشد و اگر از آن ناتوانی بزرگ تا چهلسال (؟ شاید: روز) بر اوگذرد، بمیرد ، هماغوشی کننده مرگرزان باشد (و) در برابر همان زاده همیمال(ــخصم و پاسخگو) (باشد). (۱۱) و اگر همان جه را شوی است، هماغوشی کننده در برابر شوی جـه به سیصد استیر تاوان دهنده (است)[3].

سیصد استیر مبلغ قابل ملاحظهای است که خانواده با داشتن آن مرفه شمرده میشد. بنابراین مجازاتی سنگین برای این گناه در قانون مطرح بوده است. ایـن مجازات درصورتی است که شوهر مرد گناهکار را ببخشد و او را نکشد[4]. مع هذا، اگر زن زانیه بتواند رضایت شوهر را جلب نماید و بتواند گناه را جبران کند، مرد

1. suhr gumezisnih

۲. دینکرد مدن، ص ۷۳۹، سطر ۱۴.
۳. «روایت امیداشاوهیشتان»، پرسش ۴۱، ص ۱۵۵- ۱۵۶.
۴. «روایات داراب هرمزدیار»، ج ۱، ص ۲۰۴.

نیز بخشوده خواهد بود[1]. مع هذا، دزدیدن زن کسان و تجاوز به‌او گناهی سنگین‌تر از هماغوشی با «روسپی‌شیردار»است[2]. اما هیچ یک به‌پای لواط نمی‌رسد که حکم آن قتل است[3].

به‌موازات این نظر اصلی و سخت و سهمگین، نوعی سهل‌گیری واقع‌بینانه هم هست، مثلاً برای این راندگان پلید نمی‌توان نیایش دینی اجرا کرد، اما هزینه‌کردن —یا به‌اصطلاح امروزی خرج دادن— به‌نامگانه آنان جایز است[4]. نیز خردمندانه گفته‌اند: «این نیز پیدا (است) که چون روسپی‌بارگی‌را از جهان خواهند ببرند، مگرایدون(آن‌را)ازمیان‌برند که(مردرا) دوستی زن‌خویش تکاهد»[5]. همچنین فرزندی که از روسپیان‌زاده شود، موردبحث قرار می‌گیرد: مرد ایرانی هرگاه فرزندی از روسپی ناایرانی‌پیدا کند، باید اورا پس‌گیرد و نگذارد که کودك بر راه ناایرانیان و جددینان بزرگ کند و بر رسم آنان گناه ورزد[6]. زن ایرانی که تن به‌ناایرانیان دهد و فرزند را به‌پدر سپارد، بویژه مسئول گناهانی خواهد بود که فرزندش با پیروی از آیین پدر مرتکب گردد[7]. در حق این کودکان مهربانی باید معمول شود و نیز اطفالی که از زنان ازدواج ناکرده تولد یابند.

در برابر تحقیر و توهین دین نسبت به‌هوسناکی و هرزگی، متون غیردینی نظرگاهی کمتر تلخ دارند و هرچند درنهایت با روسپی بارگی توافقی نمی‌کنند، سخن از نوعی «زن آزاد» می‌گویند که روسپی نیست. اینان منطقاً بیرون از «دید و بینش» سالار دودمان می‌زیسته‌اند. آن رهی، یا پسر جوان، که با خسرو قبادان

۱. شایست‌ناشایست، فصل ۸، بند۱۵؛ ترجمه مورد تردید است. واژه Madag که به‌شکل هزوارش نوشته شده است، هم معنای ماده، یعنی زن، دربرابر نر دارد و هم آن‌که به معنای اساس و پایه و اصل است. با منظورداشتن معنای اخیر، جمله چنین خواهد بود: اگر زنا در پایه و اساس جبران شود...

۲. مادیان هزاردادستان، ص ۷۳، سطر ۸و۹، روسپی شیردار_ Pemenidag.

۳. روایت امیداشاوهیشتان، پرسش ۴۱، بند ۳، ص ۱۵۴- ۱۵۵.

۴. شایست ناشایست، فصل ۱۰، بند ۳۶.

۵. دینکردمدن، ص ۵۵۳، سطح ۱- ۳، کتاب ششم، شاکت، ص ۱۴۲.

۶. زندفرگردوندیداد، ص ۵۹۲، سطر ۳ تا ص ۵۹۸، سطر ۴، روایت امیداشاوهیشتان، پرسش ۴۲.

۷. زندفرگردوندیداد، ص ۵۹۶- ۵۹۷.

گفتگو دارد و پرسشهای شیرین وی را پاسخ مناسب می‌دهد، معتقد است که «بوی خیری زردایدون چون (بوی) زن آزاد است که روسپی نیست... و بوی سمن زرد چون بوی زن آزاد است که روسپی نیست»[1]. وی در بارهٔ بوی زن کامگی هم نظر دارد، «سنج (= بادام تلخ) را هنگامی که شکفته نباشد، بوی چون زن کامگی، و هنگامی که شکفته شد، بوی (آن) ایدون چون بوی عزیزان (است)»[2].

همو، پس از پاسخ گفتن به‌پرسش، برای گرفتن‌شیری‌می‌رود که‌در راه احتمالاً یکی از همان زنان آزاد را می‌بیند:

(۱۱۳) و رهی در دم برفت (۱۱۴) اندر راه زنی بسیار نیکو دید (۱۱۵) رهی به آن زن گفت که اگر بپسندی مرا بگذار تا با تو کام گزارم (۱۱۶) زن به‌رهی گفت که اگر آن گناهان که تا امروز من کرده‌ام، تو بپذیری و آن کرفه‌ها که تو تا امروز کرده‌ای به‌من بسپاری، ترا بگذارم (= اجازه‌دهم)تا با من کام‌گزاری (۱۱۷) و رهی در زمان (از) پیش‌آن‌زن‌بازگشت و رفت و آن کام نگزارد... (۱۲۱) پس ازآن به‌شاهنشاه آگاهی رسید، هنگامی که رهی برای گرفتن شیر رفت، اندر راه زنی دید به‌سوی آن زن رفت. زن را چه‌گفت و آن زن به‌رهی چه پاسخ داد و رهی از آنجا فراز رفت (= دور شد) و آن شهوت نگزارد. (۱۲۲) و هنگامی که‌شاهنشاه آن سخن شنید، گفت که آن رهی بسیار بخردبود که آن‌گناهان نپذیرفت و آن شهوت نگزارد و رها کرد[3].

در دوزخ ارداویراف، درکنار جه و جادو، زن کارگری نیز شکنجه می‌شود که کاری مستقل و هنرمندانه دارد: آراینده و رنگ‌کننده موی زنان[4]. علت اینکه از «ده انگشتان» آن بینوا «خون و چرک» می‌آید، این پنداشته است که مواد رنگی

۱. خسروقبادان و رهی، بند ۷۵و ۷۸.

۲. همان، بند ۹۱.

۳. همان، ص ۳۶- ۳۷.

۴. ارداویرافنامه، فصل ۷۳، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۶.

و رنگ‌آمیزی، گاه از کرم و حشراتی ساخته می‌شد که ناپاک کند[1]. پیراستن موی نیز چون چیزی را از بدن آدمی جدا می‌کند، کاری همراه با آلودگی است[2]. مع هذا زنان همیشه به‌زیبا شدن نیاز دارند و آرایشگران به‌دستمزد خویش!

آموزشی که این کارگران و هنرمندان می‌دیده‌اند، نمی‌توانسته است به‌اندازه درس خواندن و فرهنگ آموختن، یا کارآموزی پسران جدی و سنگین باشد: یشت کردن پس از پانزده سالگی برای زنان بهتر از شوهر کردن نیست[3]. اما جدا ماندن آنان از فرهنگ و دانش ناپسند بوده است: «زن و فرزند بنده خویشتن را جدا از فرهنگ مگذار تا ترا تیمار و رنج گران نرسد و پشیمان نشوی»[4]. کودکانی که زنان آینده بودند، احتمالاً مثل «پسرکان» در اندرز کودکان[5] به «دبیرستان» نمی‌رفته‌اند تا درس بخوانند. اما، تردیدی نیست که نیایشهای روزانه را می‌آموخته‌اند و آن را برگزار می‌کرده‌اند: «زن (که) به‌زوت بودن برای زنان (گمارده شود) جایز است»[6]. مراسم «یشت کردن» چنین پیداست که مشتمل بر سرودن نیایشهایی بوده است که زنان در آموختن آن همطراز مردان بوده‌اند[7]. در جملات قابل توجهی از زندفرگردوندیداد، سخن از رفتن زنان چاکر به هیربدستان و میدان جنگ درمیان است، که با کودک خود باید همراه باشند[8]. آیا در هیربدستان به‌آموزش علم می‌پرداخته‌اند یا خدمت به‌عالمان؟ در صورت اخیر نیز باز امکان آشنایی آنان با دانش و مباحث علمی روزوجود داشته است.

---

۱. زندفرگرد وندیداد، ص ۶۶۳، سطر ۳ و قبل و بعد از آن.

۲. همان، ص ۶۶۱.

۳. دینکردمدن، ص ۸۰۵، سطر آخر، روایت پهلوی، ص ۴۹، سطر ۱۰.

۴. اندرزآذرباد مهراسپندان، بند ۱۳.

۵. اندرزکودکان، ص ۴۹۱-۴۹۰.

۶. شایست ناشایست، فصل ۱۰، بند ۳۵.

۷. ظاهراً یشت کردن مشتمل بر سرودن نیایش به‌وسیله خود شخص بوده است و چون برای زنان هم ضرورت داشته است، آنان نیزملزم به‌آموختن‌آن نیایشهابوده‌اند. چنانکه درشایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۳۰ (← مطالب پیشین) دو شیوه متفاوت ذکر می‌شود گیتی خرید کردن، یشت کردن. در شکل اخیر، زن شخصاً می‌بایست آن سرودهای دینی را بسراید.

۸. زندفرگردوندیداد، ص ۵۹۱، سطر ۱۳ تا ص ۵۹۲، سطر ۱.

با آن که «یشت کردن» و پرداختن به‌نیایش و فضل، پس از پانزده سالگی برای زن بهتر از شوهر کردن و فرزند پروردن نبوده است، باز هم روشن است که آن زن مهربان که داستان منیژه و بیژن را از «دفتر پهلوی» برای فردوسی بزرگ می‌خواند، کسی از نسل همین زنان است که از فرهنگ دور نبوده‌اند و کتاب را می‌شناخته‌اند و می‌خوانده‌اند به‌رغم نبودن سنت در ثبت کمال و دانایی زنان، گاهی خبری از آنان در دست است:

وهراز گفت که شنیدم که آذر برزگر گفت که هنگامی به‌جایگاه سوگند خوردن دادخواهان خواستم شدن، زنی دوسه در راه نشسته بودند. و یکی گفت که (ای) استاد! این دادستان را همی بگزار (ــ این حکم را تعیین کن) که چون دو مرد خواسته را وام ستانند و گویند که هر دو ضامن (یکدیگریم) چگونه (باشد) و من گفتم که طرف متمکن را راه (ــ حق ادای دین) بر ضامن نباشد. و پس گفت که چون یکی وام ستاند و آن دیگری گوید که نسبت به‌این خواسته ضامنم، چگونه باشد؟ و من گفتم که این نیز همان‌گونه باشد. و پس گفت که اینک (اگر) طرف نادار باشد و از ضامن (خود) توزش (ــ ادای دین) (خویش را) خواهد و پس طرف مدعی دعوا به توانگری رسد، (چون است)؟ و من بایستادم و پاسخ گفتن ندانستم. و پس یکی گفت که (ای) استاد، میندیش و او را گستاخانه پاسخ کن که ندانم! (چه) از آن (جا) که اندرزبد مغان رأی داد و در پیش (از این) نوشته شده است، پیدا (است)[1].

زن و رستگاری

زن، یکی از دو تن مردم، که به‌دنیا می‌آید، چندی بر زمین زیست می‌کند، رنج می‌کشد و با چندی درد و شادی، می‌میرد. خود زاده حوادثی است که بر کره

---

۱. مادیان هزار دادستان، ص ۵۷، سطر ۲-۱۲، نیز گویا رأی و فتوای مورد استناد در ص ۵۹، سطر ۱-۱۰ آورده شده است.

خاکی و بر نسل آدمیان گذشته است و با دشواری و شوق، فرزندی می‌زاید که مایه بقای جامعه و نوع بشر است. پیش از تولد، اصول و قواعد اجتماع و منزلت گروه، چگونگی نوع زندگانی او را معلوم کرده است و جامعه او را چنان می‌پروراند که چون رست، پرورش را از آن خود می‌یابد. اندکی تلاش و اراده دارد و پس از مرگ، از آن مایه اندیشه و درد و اندک شادی اثری بیش و کم به یادگار می‌ماند و چندی دیگر، چیزی بر جای نیست مگر استخوانی که به خاک می‌پیوندد.

پیام زرتشت، بجز فرزند آوری، که بقای نسل آدمی و به مثابه بیمرگی است، جاودانگی دیگری را برای او اعلام می‌دارد: بهشتی ابدی که روح در آن خرم است، و یا زندگانی ناخوش روح.

گاهان مژده حیات اخروی را به زن و مرد یکسان می‌دهد و هرچند وظایف زیستن را میان آن دو تقسیم می‌کند، نیکی ورزیدن و رستگاری را برای هر دو جنس همانند می‌شمارد. دعوت برای رسیدن به هستی بهترین، یا بهشت. در وحی زرتشتی هم‌آواز با توانایی و آزادی هر یک از دو نیمه گروندگان، در گزینش پندار و گفتار و کردار نیک است که با این گزیداری هر تن شادمانی جاویدان یا شقاوت را برای خود فرا می‌خواند. به تأثیر آموزشهای گاهانی، اوستای متأخر نیز پیوسته روح بهشتی و جاوید، یا فروهر نیک و پارسای زن و مرد و نیز کودکان را همراه می‌ستاید و یاد می‌کند. حتی در کتاب ونديداد سوگواری را برای هر دو یکسان می‌گوید و تنها سوگواری بیشتر را شایسته کسانی می‌داند که گناهکارترند. بر زن و مرد، هر دو، یشت کردن واجب است[1] و نیز رعایت طهارت و پرهیز. مراسم ویژه درگذشتگان نیز برای هر دو یکسان است و از جزئیاتی ناچیز در این باره می‌توان چشم پوشید.

روان، پس از چهارمین بامداد جدایی از تن، به پل چینود یا صراط می‌رسد. روان راستان راکردار نیکوی آنان بر آن پل می‌برد و روان پیروان دروغ راکردار زشت. در بندهش[2]، تجسم کردار نیک و بد در بادی خوش و خوشبوی، گاوی فربه و پرشیر، کنیز—پیکری سپیدجامه و پانزده ساله و نیکو، بستان—پیکری پربار و پر-

---

۱. روایات داراب هرمزدیار، ج ۲، ص ۳۶.

۲. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۸۸- ۲۹۱.

آب و پرمیوه و پرخوراک است که به پیشباز روان می‌آید و برای گناهکاران باد گند و ناخوش، گاو نزار و سهمگین و لاغر، کنیز—پیکر ترسناک و زشت و گستاخ، و بستان— پیکر بی آب و بی‌درخت و بی‌آسایش است. از این چهار، کنیز یا دختر است که مهر جنسیت دارد و نیز وی راهنمای نیکان به‌سوی بهشت است و روان بدکاران را به دوزخ می‌افکند. در هادخت نسک و نیز ارداویرافنامه، تنها از او یاد می‌شود[1]. این بیان به هرحال مردانه است، و با آن از زنان، پس ازمرگ، سلب جنسیت شده است.

در داستان مینوی خرد، برای بهشتیان، چه زن و چه‌مرد، از شادی و خرمی بی‌پایان و بی‌اندازه سخن می‌رود و از خوراکی آسمانی[2]. آن خوردنی بهشتی که با نماد روغن بهاری—بهترین و دلپذیرترین خورش جامعه باستانی— وصف می‌شود، «آبدار و پر سی و شیرین و پر انگبین»[3] است و نشانه‌ای از لذات و خرمی آسمانی است که در پایان زمان، پس از رستاخیز، بهره همهٔ مردم خواهد شد و دوزخیان هم پس از تحمل پادافراه به‌آن خواهند رسید: آسایش و شادی بی‌پایان، در زمان بیکران. در آن، مردم‌کاری جز نیایش هرمزد نخواهند داشت. زنان و مردان، هریک با جفت و همسر خود به سر خواهند برد و هر لذتی که در جهان خاکی ناقص و ناتمام است کامل خواهد بود[4] و تنها یک لذت همان است که درگیتی، و آن همخوابگی است. متنهای اساطیری به‌این جزئیات و اوصاف می‌پردازند. درگاهان، پیام آسمانی و تهی ازاساطیر اولین، نشانی ازآنها نیست و در آثاری که بیشتر از معنویت وحی زرتشتی الهام دارند، شرح موهبت بهشت ازجهت دیگری پدیدار می‌گردد: «در نیابد مردم در وندساستار(=جبار) رمه راستی را. رمه راستی خواهد، (ای) زرتشت، (آن که) مرد نیک است (و آن که) زن نیک است چون رمه راستی پر رستگاری هست، (ای) زرتشت!»[5].

---

۱. ← مطالب پیشین.

۲. هادخت نسک، فرگرد ۲، بند ۳۹؛ مینوی خرد، پرسش یک، بند ۱۵۶ تا ۱۵۷.

۳. انوگمدئچا، بند ۱۶، «غمگساری یابرگردانی ازپازند اوغمدچا»، برگردان نگارنده، چیستا، سال پنجم، شماره ۳ (۱۳۶۶)، ص ۲۱۲.

۴. پژوهشی در اساطیرایران، ص ۲۳۶ و ۲۴۰.

۵. انوگمدئچا، بند ۸۵، ← «غمگساری...»، ص ۲۱۶.

مژده گاهانی بهشت که در متون متأخر زرتشتی با شرح و بیان دیگرگون وصف می‌گردد، در کتاب همگان پسند و داستانی ارداویرافنامه، رنگی بیشتر زمینی و خاکی دارد: نظیر جهان واقعی وطبیعی، زنان بی‌نام ونشان ویکنواخت وهمانند پدیدار می‌شوند، و مردان گوناگون و آراسته با نامهای بسیار و مشاغل و روشهای متفاوت. اینان هم گناهکارترند و هم بهشتی‌تر. در دوزخ ارداویراف، که از بهشت توصیفی مشروحتر دارد، این اختلاف گویاتر است: در هفده صحنه از قریب هشتاد صحنهٔ پادافراه دوزخی به‌جنسیت گناهکاران اشاره نیست. درچهار مورد، زن و مرد همراهند و در یکی از آنها سخن از زن و شوهری است که زن از شوهر به‌دلیل آگاه نکردن او از نیکی ورزیدن، گله می‌کند، و سه تای دیگر ربطی به‌جنسیت ندارد. همین سکوت در دو صحنه دیگر نیز هست که در آنها مردان، باصیغه جمع، پادافراه می‌بینند. حال آنکه از هفت مورد که گروه زنان شکنجه می‌شوند، تنها دو بار سخن از جنسیت نیست و در پنج مورد دیگر، گناه یا به‌رفتار جنسی آنان باز می‌گردد و یا گناهکاران با اندامهای جنسی خویش رنج می‌کشند. هنگامی که زن و مرد، به‌تنهایی و با صیغه مفرد، پدیدار می‌شوند، تفاوت از این هم بیشتر آشکار است: از سی‌ویک‌مورد عذاب مردانه، بیست‌وپنج صحنه غیرجنسی و شش صحنه جنسی است. اما از نوزده زنی که گناه کرده‌اند، همه جا جنسیت آنان مطرح است. یا به‌دلیل جنسیت خود مرتکب گناه شده‌اند و یا با اعضای جنسی خود شکنجه می‌بینند. بدین ترتیب، در گناه زنان به‌صورت منفرد، خطا و رنج صد درصد ماهیت جنسی دارد حال آنکه تنها بیست‌وچهار درصد از گناهانی که مرد به‌تنهایی مرتکب می‌شود، جنسی است. تعداد مردانی که با اندام جنسی خود مجازات می‌گردند، حتی از آنانی که گناه جنسی کرده‌اند کمتر است و فقط یکی دوبار، سخن از پادافراهی چون کشتن فرزند و خوردن مغز او، و یا کندن ریش و موی هست که باز در برابر گناهان غیر جنسی قرار می‌گیرد، اینهمه ارزش‌دادن به‌جنسیت زنانه، بخوبی با نقش مهم غریزه جنسی و فرزندآوری انطباق دارد و این غریزه مهمی است که بخش شگرفی از تلاش آدمی را به‌خود جذب می‌کند و نیروی حیاتی بشر را مصروف می‌دارد. به‌نظر می‌رسد که زنان را رفتار جنسی درست یا نادرست به‌بهشت یا دوزخ می‌برد و مردان را مشاغل و قدرت خوب و ناخوب آنان!

در این تکیه سنگین بر گناهان جنسی، تابوهای جنسی نیز سهمی دارند، گفته شد که عادت ماهانه زنان و پرهیزهای وابسته به‌آن، یکی از معیارهای مهمی است که در متون متأخر جه و ناریک را مشخص می‌کند. برای زدودن آن گناهان نیایشهای ویژه ضرور است که از همان جزئیاتی است که مراسم درگذشت، زنان را از مردان متفاوت می‌کند. این رشته پرهیز، گناهانی آیینی و به‌اصطلاح طبیعی را پدید می‌آورد که اخلاقاً ارزشی ندارد و تنها به‌تعاریفی باز می‌گردد که در تاریخ تفکر اجتماعی و در درون مفاهیم و پنداشته‌های دینی پدید آمده است. این رسوم از یک دین به‌دین دیگرو از یک‌فرهنگ‌به‌فرهنگ دیگرتفاوت‌بسیار دارد وارتباط آن با طبیعت بشر مستقیم و بی‌واسطه نیست. ایستار پیام گاهانی زرتشت دربرابر این بخش از پنداشته‌های مقدس، تساهل و آزاداندیشی است و اجازه می‌دهد که هر اندیشمند دینی، بنابر تفکرات فرهنگی جامعه، به‌شیوه خاص خویش وحی آسمانی را تعبیر و تفسیر کند.

بنابر همین ایستار و طرز برخورد در امپراتوری پر تحرک ساسانی، که در آن آمیختگی فرهنگهای گوناگون و جنگ متمادی مضاف بر حوادث دیگر در تحول اجتماعی بوده است، ساخت خانواده و جامعه در تعیین پایگاه و وضع زن نقش مهم می‌یابد. وظایف زن که انجام دادن آن موجب رستگاری وی است، بنا بر تعریفی اجتماعی تعیین می‌شود: زن امکان دارد در دودمان زاده شود، یا خارج از آن. هرگاه در دودمان به‌دنیا آید، دوده سالار با نمایندگی و سودجستن از توانمندی دودمان از او حمایت خواهد کرد و در خردسالی و نیز به‌هنگام شوهر کردن—با دارایی و حقوق منظور در عقدنامه— موجب آسایش بیشتر او فراهم خواهد شد. در این صورت، شرط اصلی ازدواج، اجازه دوده‌سالار و نیز رضای دختر خواهد بود. او حق مالکیت بر جهیزیه خود را خواهد داشت، حتی به‌هنگام تقسیم ارث شوهر. برای طلاق نیز رضای او شرط لازم است و در اینجا وصیت سالار دودمان نیز بی‌اثر می‌ماند و زن را نمی‌تواند از ارث محروم کند. نوع ازدواج در تعیین حقوق زن تأثیر کامل دارد. به‌عبارت دقیق‌تر، رابطه اقتصادی زن با خواسته و دارایی دودمان با ازدواج نخستین او، چه واقعی و چه نمادین، معین می‌گردد و در ازدواج بعدی، این ارتباط تابع پیمان خصوصی زن و شوهر است. ظاهراً در طبقات چهارگانه جامعه

همین امر صادق است و در نزد بردگان، قاعده بندگی و خدمت است. این شرایط بغرنج با گذشت زمان و آمیزش ساختهای متفاوت اجتماعی دیگرگون شد. زنانی خودسالار و متکی بر رأی و اراده خویش گاه از چهارچوب دودمان باستانی بیرون رفتند و با تلاش و دسترنج خود زندگانی را گذراندند، و نیز با طی زمان، از آن ساخت کهن، خانواده امروزی پدید آمد که زن در آن قانوناً حقوقی مساوی با مرد دارد و همتای زن انباز دوران ساسانیان، بی سالاری دودمان است.

*

بخشی دیگر از پنداشته های مقدس، فارغ از تاریخ تفکرات وشرایط اجتماعی ناظر بر همانندی و مشابهاتی است که در همهٔ فرهنگهای بشری دیده می‌شود و عمومیت دارد و جهانی است. زن، که از زهدان او تداوم نسلهای نوع بشر و بقای مردم امکان می‌یابد، یک بار نیز، در همهٔ فرهنگهای عالم، به‌صورت بزرگ مادر ازلی پدیدار می‌گردد: مادرزاینده‌و مادربلعندهٔفرزندان فانی‌خود. درتصور اخیر، زن‌مادر مرگباری است که زادگان خود را در زهدان خاکی جاویدان فرو می‌برد و پس از کشتن او را در خود نهان می‌دارد. این مادر تباهی، در پیوند با همهٔ نهادهای آیین زرتشتی متأخر، جهی یا دخترِ اهریمن است. او سیمای آلوده و زشت و فنا کننده زن است. به‌دلیل جدایی نیکی و بدی در آیین زرتشتی، مادر نیک از آن همه بدی هیچ ندارد، مگر تنها موردی که به‌حمایت ازدیگر فرزندان خود، گناهکار رامجازات می‌کند[1]. اما، به‌جز این پیوسته بامحبت محض، «به‌پرورش‌آفریدگان» می‌پردازد[2]. هر چیز را کامل می‌کند و زمین مظهر او در گیتی‌است. نیکو و «گله اوبار» یعنی فروخورنده و بلعنده گله و شکایت است و درست‌اندیش. گله او باری آن است که در هر بدی که بر او رسد، بردبار است و آن را می‌پذیرد. او را درست اندیشی آن است که هر بدی را که به‌او کنند، با خرسندی می‌پذیرد و با رادی، چون زمین، به همهٔ آفریدگان زندگی می‌بخشد. سپندارمذ نماد آن عطوفت و حمایت مادرانه است که زن رستگار و بهشتی، با بخشایش و مهر، به همهٔ زادگان زمین عطا می‌کند: «چه، پیدا (است)

۱. وندیداد، فرگرد ۳، بند ۳۵.

۲. پژوهشی در اساطیرایران، ص ۱۱۳- ۱۱۴، به‌نقل از بندهش.

هنگامی که گناهکار مرگرزان بر(زمین) راه روند، (بر سپندارمذ) درد و دشواری چندان باشد چونان مادر را که پسر مرده در بر(= کنار) (است)، پس او را ناگوار (باشد)»[1].

۱. شایست ناشایست، فصل ۱، بند ۲۳.

در دست انتشار

- زنددُخت
- زن در اساطیر ایرانی و زن در ادبیات حماسی ایران
- نقش زن ایرانی در ادبیات فارسی
- زنان شاهنامه
- درک تاریخ
- سرگذشت حاجی بابای اصفهانی
- خاطرات حاج سیاح
- اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی

برای دریافت کتابهای بالا می‌توانید با انتشارات نوید به نشانی زیر تماس بگیرید.

NAWID - VERLAG
JOHANNIS STR. 21
6600 SAARBRUCKEN
GERMANY
TEL: 0681/3905198
FAX: 0681/3904175